

نقد
اقتصاد سیاسی

درباره‌ی رهایی زنان در دیدگاه مارکس و انگلس



— خوانش ماکسیمیلیان روبل پس از ۲۰ سال —

پرادپ بکسی / ترجمه سارا یوسفپور

نقد اقتصاد سیاسی

خرداد ۱۳۹۶

توضیح مترجم: موضوع رهایی زنان و برابری جنسیتی از زمان مارکس تا کنون دگرگونی‌های زیادی را از سرگذرانده است. فارغ از آن که با خوانش و نوع برداشت نویسنده‌ی این مقاله از مسأله‌ی رهایی زنان در آثار مارکس و انگلس هم‌سو باشیم یا نه، مطالعه‌ی چنین مقاله‌هایی در ایجاد آگاهی درباره‌ی موضوعات مرتبط با زنان و مبارزات آنان مثمر ثمر خواهد بود. قطعاً مطالعه‌ی همه‌ی گرایش‌های موجود در زمینه‌ی فمینیسم و رهایی زنان و سیر تکامل آن‌ها، راه شناخت و نقد را در این حوزه هموارتر خواهد کرد و به ارتقای وضعیت برابری زنان و مردان یاری خواهد رساند.

در خوانش این مقاله پانویس‌هایی که پرادپ بکسی به متن ماکسیمیلیان روبل افزوده است، در رفع پاره‌ای از ابهام‌ها راه‌گشا خواهد بود.

متنی که در ادامه می‌خوانید، بازخوانی اثر ماکسیمیلیان روبل درباره‌ی سیر تکامل نظرات مارکس و انگلس در باب رهایی زنان است. روبل طرح این مقاله را مدت کوتاهی پیش از مرگش در ۱۹۹۶ آماده کرد. این اثر یک روایت گاه‌شمارانه است. اما آن‌طور که شایسته است به آن توجه نشده است.

در رونوشت حاضر از این مقاله بر اساس منابع زیر، من نکات و پانویس‌هایی به آن افزوده‌ام، عمدتاً به این منظور که مرجع پاره‌ای از آثار را مشخص کنم. همچنین اطلاعاتی را که در زمان روبل در دسترس بود اما او به کار نگرفته و اطلاعات جدیدی را که پس از مرگ او به دست آمده است، نیز به متن اضافه کرده‌ام. در پایان دلایلم را برای رد کردن اتهامات روبل علیه برخی از گام‌های سازمانی و عملی مارکس و انگلس در رابطه با **ویکتوریا وودهاال**^۱ و تلاش‌هایش طرح خواهیم کرد؛ کسی که قصد داشت برخی از بخش‌های آمریکایی انجمن بین‌المللی کارگران {بین‌الملل اول} را به عرصه‌ای برای کارزار انتخاباتی‌اش برای ریاست‌جمهوری ایالات متحده‌ی آمریکا در سال ۱۸۷۲ تبدیل کند.

این روایت تا زمان تکمیل شدن کار جاری انتشار مجموعه آثار مارکس و انگلس (MEGA)^۲ به‌طور مداوم نیازمند به‌روزرسانی است.

درباره‌ی منبع:

Maximilien Rubel, "The emancipation of women in the works of Marx and Engels", in: Christine Fauré (Ed.), 2003, *Political and Historical Encyclopedia of Women*: 335-354; New York and London: Routledge.

این اثر ترجمه‌ی انگلیسی است از:

Christine Fauré (dir.), *Encyclopédie Politique et Historique des Femmes*, 1997; Paris: Presses Universitaires de France.

این مجلد توسط گروهی از مترجمان به زبان انگلیسی ترجمه شده است. نام مترجم اثر روبل به طور خاص مشخص نشده است.

این مجلد به یاد و خاطره‌ی ماکسیمیلیان روبل تقدیم شده است.

عنوان مقاله‌ی اصلی اثر ماکسیمیلیان روبل:

“L’émancipation des femmes dans l’oeuvre de Marx et d’Engels” has been reprinted in: Christine Fauré (dir.), *Nouvel le encyclopédie politique et historique des femmes*, Paris, Les Belles Lettres, 2010.

درباره‌ی نویسنده:

ماکسیمیلیان روبل Maximilien Rubel (۱۹۰۵-۱۹۹۶م.)، در دهم اکتبر ۱۹۰۵ در چرنیوتسی، غرب اوکراین متولد شد و در پاریس فرانسه در ۲۸ فوریه ۱۹۹۶ درگذشت. او در چرنیوتسی و وین در رشته‌های حقوق و فلسفه تحصیل کرد، و در آغاز تحت تأثیر ایده‌های مارکسیستی ماکس آدلر اتریشی قرار گرفت. او در سال ۱۹۳۱ برای تحصیل در رشته‌ی جامعه‌شناسی دانشگاه سوربن به پاریس رفت و در سال ۱۹۳۷ به شهروندی پاریس درآمد و پیش از آن که به خدمت ارتش فرانسه فرا خوانده شود، مجله‌ی *Verbe-Cahiers humains* را منتشر می‌کرد. وی مدتی به دلیل تبار یهودی و فعالیت‌های سیاسی‌اش در حمایت از کمونیسم شورایی، به ناچار در فرانسه‌ی تحت اشغال آلمان مخفیانه زندگی کرد. روبل پس از ۱۹۴۵ تحصیلات خود را ادامه داد و در سال ۱۹۵۴ موفق به کسب مدرک دکترا از دانشگاه سوربن شد. ویرایش و انتشار نسخه‌ی *Bibliothèque de la Pléiade* {کتابخانه‌ی پلیداد} از آثار مارکس، اقتصاد، جلد یک (۱۹۶۳)، ویرایش ششم، (۱۹۹۴)، جلد دوم (۱۹۶۸)، ویرایش سوم، (۱۹۷۹)، فلسفه (۱۹۸۲) و سیاست، جلد یک (۱۹۹۴) زیر نظر او انجام گرفت. روبل کتاب‌های متعددی درباره‌ی مارکس نوشت، از جمله *Karl Marx. Pages choisies pour une éthique socialiste* (۱۹۴۸) {کارل مارکس، برگزیده‌هایی برای یک اخلاق سوسیالیستی}، *مارکس لیبرال* (۱۹۵۶)، *Karl Marx, essai de biographie intellectuelle* (۱۹۵۷-۷۱) {کارل مارکس، رساله‌ای در زندگینامه‌ی روشنفکری}، *bonapartisme* [۱۹۶۰ بازنشر شده در *Karl Marx, Les luttes de classes en France* ویرایش شده توسط روبل (۲۰۰۰)] {کارل مارکس، پیدایش و تکوین بناپارتیسم}، *Marx critique du marxisme* (۱۹۷۴-۲۰۰۰) {نقد مارکس به مارکسیسم}، زندگی و آثار مارکس (۱۹۸۰) و *Marx, théoricien de l’anarchisme* (۱۹۸۳) {مارکس، نظریه‌پرداز آنارشیسم}. او همچنین مولف کتاب جوزف استالین در *Selbstzeugnissen und Bilddokumenten* (۱۹۷۵؛ ویرایش هفتم، ۱۹۹۴) {شواهد خودنگاشته و اسناد

تصویری}، Guerre et paix nucléaires (۱۹۹۷) {جنگ و صلح هسته‌ای} است. همکاری با مارگارت منل در تألیف کتاب «مارکس بدون اسطوره: مطالعه‌ی گاه‌شمارانه‌ی زندگی و آثارش» (۱۹۷۵) و همکاری با جان کرامپ در تألیف کتاب «سوسیالیسم غیربازار در قرن‌های ۱۹ و ۲۰» (۱۹۸۷) از کارهای دیگر اوست. وی همراه با ژاک روزری در ویرایش La lère Internationale {بین‌الملل اول} همکاری کرد (۱۹۶۵). جوزف اومالی و کیت آگونیز، کتاب روبل «درباره‌ی مارکس: پنج مقاله» را ویرایش کردند (۱۹۸۱). از ۱۹۵۹ تا ۱۹۹۴ ماکسیمیلیان روبل مدیریت مطالعات مارکسیستی را در Cahiers de ISMEA بر عهده داشت (Institut des Sciences Mathématiques, Économiques et Appliquées, Paris) {موسسه‌ی علوم ریاضی و اقتصادی کاربردی}. پس از ۱۹۹۱، وی یکی از اعضای هیأت مشورتی مجموعه آثار مارکس و انگلس (MEGA) بود که هم‌اکنون نیز از سوی بنیاد بین‌المللی مارکس-انگلس در حال انتشار است [IMES].^۳ او مدت کوتاهی پیش از مرگش در ۱۹۹۶، از این هیأت به سبب اختلاف نظرهایی در مورد اصول ویرایشی آن استعفا داد، از جمله به دلیل نداشتن هیچ‌گونه برنامه‌ای برای ویرایش دوباره‌ی مجله‌هایی از MEGA که پیش از فروپاشی جمهوری دموکراتیک آلمان (۱۹۴۹-۱۹۹۰) و اتحاد جماهیر شوروی (۱۹۲۲-۱۹۹۱) تحت مدیریت مارکسیست-لنینیست‌ها ویرایش و منتشر شده بودند. برای کسب اطلاعات بیش‌تر درباره‌ی آثار او به Les archives de Maximilien Rubel {آرشیو ماکسیمیلیان روبل} (۱۹۰۵-۱۹۹۶)^۴ در کتابخانه‌ی اسناد بین‌المللی معاصر مراجعه کنید (contemporaine Bibliothèque de documentation internationale)^۵

رهایی زنان در آثار مارکس و انگلس / ماکسیمیلیان روبل

به استثنای موارد بسیار اندک در نوشته‌های پراکنده از دوره‌های مختلف، مسأله‌ی رهایی زنان به‌مثابه یک برنامه‌ی مبارزاتی ویژه‌ی زنان، به‌ندرت از سوی مارکس و انگلس، مطرح شده و یا مورد بحث قرار گرفته است. در ذهن آن‌ها، جنبش پرولتاریایی - «جنبش مستقل اکثریت گسترده در جهت منافع این اکثریت گسترده» (مانیفست حزب کمونیست، ۱۸۴۸) - دغدغه‌ی مشترک کارگران هر دو جنس بود؛ دعوی طبقه‌ی کارگر این بود که زنان و مردان به یک اندازه تحت سلطه‌ی قوانین سرمایه و محدودیت دستمزدها هستند. اگر با زنان طبقه‌ی کارگر به شکل ویژه‌ای برخورد می‌شد به این علت بود که وضعیت حرفه‌ای آنان به شرایط کودکانی نزدیک بود که همان کار را انجام می‌دادند. هم در مورد زنان و هم در مورد کودکان، ضعف فیزیکی افراد شاغل، آمیزه‌ای از اقدامات و مقررات حفاظتی را، در جهت منافع خود کارفرما ضروری می‌ساخت، که یکی از مفاد اولین قانون کارخانه‌ای بود که با پیشرفت صنعتی شدن انگلستان رواج یافت.

هنگامی که انجمن بین‌المللی کارگران (IWA) {بین‌الملل اول} در سال‌های ۱۸۶۴ تا ۱۸۷۳ پا به عرصه نهاد، طلایه‌های جنبش مستقل زنان، در حال بدل شدن به موضوعی انتقادی یا حتا مناقشه‌برانگیز برای مارکس و انگلس بود که آنان را وادار می‌ساخت افق بینش اجتماعی خود را گسترش دهند. در نهایت، مطالعات مارکس در زمینه‌ی قوم‌نگاری منجر به تعمیق دانش تاریخی او در عرصه‌ی توسعه‌ی وضعیت اجتماعی زنان و خانواده در دوره‌های تاریخی و قاره‌های مختلف شد. مطالعات و تفکرات نهایی او، میراثی را به جا نهاد که انگلس آن را به عهده گرفت و با آن، اصول فلسفه‌ی تاریخ مارکس را به سوی بحران رهروانش در رؤیاریی با معضل بقا و بود و نبود آن نظریه هدایت کرد.^۶

سیر فکری اولیه

مارکس و انگلس پیش از آغاز مبارزه‌ی مشترک‌شان، هر کدام مراحل اولیه‌ی سیر تفکرشان را از سر گذرانده بودند، که در نهایت کشف قرابت دیدگاه‌هایشان، رفاقت و پیوستگی مادام‌العمری را میان‌شان شکل داد و به تولید آثار مشترک و حتی ترکیبی توسط آن دو انجامید که هم در سطح نظری و هم از نظر واقعیت‌های سیاسی اجتماعی با نتایج پیش‌بینی‌نشده‌ای همراه بود. انگلس پیش از مارکس به مشاهده و مطالعه‌ی شرایط کاری صنعتی تحت قانون مالکیت خصوصی، رقابت و اقتصاد بازار پرداخته بود. همچنین در ابتدا این انگلس بود که نقد خود به شیوه‌ی تولید سرمایه‌داری را «برپایه‌ی تجربه‌ی شخصی مستقیم خود و منابع معتبر» در اثر مکتوبی با عنوان «وضعیت طبقه‌ی کارگر در انگلستان در ۱۸۴۴» (۱۸۴۵)^۷ بسط داد. او در این اثر، تأثیرات جسمانی و روحی مخرب کار در کارگاه‌های مانوفاکتور، کارخانه‌ها و معادن را بر هر سه گروه مردان زنان و کودکان را به همگان نشان می‌دهد.

انگلس در اثرش از گزارش‌های بازرسان کارخانه‌ها بسیار بهره گرفت، که از نظر توصیف وضعیت و مواد آماری در هر سه گروه شاغلان بسیار غنی بودند و اطلاعات دقیقی از شرایط عمومی و زمان کار، شدت کار و سختی تلاش جسمانی، حوادث، نقص عضو و بیماری‌های مرتبط با کار که کارگران از آن رنج می‌بردند، ارائه می‌دادند. با آن‌که انگلس در نتیجه‌گیری‌اش، «نبرد فقرا علیه ثروتمندان» را اجتناب‌ناپذیر اعلام می‌کند (که در انگلستان در لوای شعار مبارزاتی «جنگ با کاخ‌ها، صلح با کلبه‌ها» برپا شده بود)، و به یک «حزب کمونیستی» اشاره می‌کند که می‌تواند «بر عناصر خشونت‌بار انقلاب فایق آید و از ترمیدوری دیگر پیش‌گیری کند»، با وجود این، حقایق که او در بخش پایانی تحلیلش توصیف می‌کند، قابل‌تقلیل به یک ارزیابی تخمینی و تصویری عمیقاً منفی است که کارگران هر دو جنس را - به استثنای موارد مربوط به اعتصاب - به‌ندرت در حال مقاومت یا شورش به نمایش می‌گذارد. نخستین نشانه‌های منادی یک جنبش مخالف، مقاومت در برابر آغاز ماشین‌ساز بود که چندی بعد به شکل کنش‌های ویران‌سازی کارخانه‌ها پی‌گرفته شد. در پی تصویب قانونی در پارلمان محافظه‌کار انگلستان که به ائتلاف کارگران و جنبش چارتیسم اجازه داد که به اپوزیسیون رسمی بورژوازی تبدیل شوند، انگلس یک فصل از کتاب خود را به جنبش‌های کارگری‌ای اختصاص داد که در یک سوم آغازین قرن ۱۹ به وقوع پیوستند.

در تاریخچه‌ی این نخستین مبارزات کارگران، جایی برای اپیزود مقاومت ویژه‌ی زنان وجود نداشت. تقریباً برعکس، حتی ممکن است گفته شود، بر اساس کتاب وضعیت طبقه‌ی کارگر انگلستان در ۱۸۴۴، انگلس درباره‌ی عواقب منفی حضور زنان در کارخانه‌ها ابراز نگرانی کرده است: «استخدام همسران {زنان}، خانواده را به‌طور کامل منحل می‌کند، و نتایج اجتناب‌ناپذیر این انحلال، در جامعه‌ی کنونی ما، که بر اساس خانواده بنیان گذاشته شده است، عواقب به مراتب مایوس‌کننده‌ای را هم برای والدین و هم برای کودکان به دنبال دارد.» این مادران شاغل نمی‌دانستند که چطور برای فرزندانشان که تحت چنین شرایطی پرورش می‌یافتند، مادری کنند؛ این فرزندان بعدها خود قادر به ایجاد یک خانواده‌ی هماهنگ نبودند، چرا که خود چیزی جز زندگی در انزوا نمی‌شناختند. در برخی موارد، کار زنان، خانواده را به‌طور کامل منحل نمی‌کرد اما عملکرد آن را از شکل نرمال خارج می‌کرد: «در بسیاری موارد، خانواده در نتیجه‌ی استخدام همسر به‌طور کامل منحل نمی‌شود، بلکه وارونه می‌شود. زنان تامین خانواده را بر عهده دارند، و شوهران در خانه می‌نشینند، کودکان را تر و خشک می‌کنند و به رفت و روب و آشپزی می‌پردازند.» چنین مرد "اخته"‌ای و چنین زنی، محروم از زنانگی، بیانگر وضعیتی شرم‌آور و آخرین ثمره‌ی این تمدن ستایش‌انگیز تلقی می‌شد: «دست‌آورد نهایی همه‌ی تلاش‌ها و مبارزات صدها نسل برای بهبود وضعیت خود و آیندگان‌شان». سلطه‌ی زن بر مرد که توسط سیستم صنعتی ایجاد شده بود، به اندازه‌ی سلطه‌ی بدوی مرد بر زن غیرانسانی بود. وضعیت زنان مجردی که در کارخانه‌ها کار می‌کردند، بهتر از زنان متأهل نبود: «بدیهی است که دختری که از نه سالگی پای ماشین کار می‌کند، موقعیتی برای درک کار خانگی ندارد، از این رو زنان کارگر برای خانه‌داری کاملاً بی‌تجربه و نامناسب هستند» (وضعیت طبقه‌ی کارگر انگلستان در ۱۸۴۴).

آشکار است که در پس این توصیف سرشار از جزئیات از کار زنان در شاخه‌های گوناگون صنعت، اهمیت جهان‌شمول یک اصل اخلاقی خود را نشان می‌دهد: رهایی زنان. مارکس به‌صراحت این اصل را در مقاله‌ی «درباره‌ی مسأله‌ی یهود» (از نوشته‌های سیاسی اولیه)^۸ طرح کرده بود، متنی که پیش از کتاب انگلس نوشته شده است.^۹ در این نوشته مارکس از «رهایی بشر» سخن می‌گوید. مارکس و انگلس در همکاری با یکدیگر، همزمان به خاص‌بودگی نقش زنان در روند باززایی بشر پی بردند.

نقد انتقادی: فلور دو ماری

مارکس بی‌گمان راغب بود از طریق شریک کردن انگلس در نخستین کتاب مشترک‌شان، از دوستی‌ای که اخیراً در جریان دیدار چند روزه‌ی مسافر لندن از پاریس {انگلس}، شکل گرفته بود، علناً تجلیل کند.^{۱۰} در حقیقت کتاب «خانواده‌ی مقدس، یا نقدی بر نقد نقادانه: علیه برونو باوئر و شرکا» (کارل مارکس و فردریک انگلس، ۱۸۴۵، مجموعه آثار، (MECW) جلد چهارم)، اثری که در آن سهم انگلس تنها ۱۵ صفحه بود، نخستین تلاش‌های مارکس برای بیان اوج مطالعات فلسفی و اقتصادی‌اش به شکل بحثی جدلی علیه «ایده‌آلیسم نظرورزانه»^{۱۱} برخی از شاگردان هگل بود. این اثر همچنین نتایج مقالات سیاسی مارکس را ارائه می‌کرد که او را به تعلق خاطر به کمونیسمی رهنمون شدند که او آن را «اومانیسیم واقعی» می‌دانست.

مارکس در این نخستین فعالیت انتشاراتی فرصت یافت با علاقه‌ای شورانگیز به موضوع رهایی زنان در دو مورد روی آورد: نخست، او شخصیت «فلور دو ماری»، در کتاب *Les Mystères de Paris* (۱۸۴۲-۴۳، رازهای پاریس) اثر اوژن سو^{۱۱} را مورد موشکافی قرار داد؛ دوم، او «فانتزی‌ها»^{۱۲} ی فمینیستی شارل فوریه^{۱۲} را وام گرفت.

شخصیت ماری، موجودی که توسط خواسته‌ها و محدودیت‌های اخلاق مسیحی انسانیت‌زدایی شده بود، به شکلی بنیادین، نماینده‌ی پاک‌طبیعی در محیطی غیرانسانی و فاسد بود. روسپی‌ای که در میانه‌ی دنیای بزهکاران پاسدار اصالت روح، بی‌تزویری و زیبایی انسانی‌ای است که او را بدل به «گل شاعرانه‌ی این دنیای جنایتکارانه و شایسته‌ی نام فلور دو ماری» می‌کند^{۱۳} («افشای راز مذهب انتقادی یا فلور دو ماری»، خانواده‌ی مقدس). در تضاد با توبه‌ی مسیحی‌اش، فلور دو ماری رویکردی را نسبت به گذشته‌اش اتخاذ می‌کند که هم رواقی و هم اپیکوری است: سیاه‌بختی‌ای که او سزاوارش نیست، نه امید او را خاموش می‌کند و نه لذت بردن او را از زندگی فرو می‌نشاند. «او وضعیت خود را در زندگی، با فردیت خودش، سرشت ذاتی‌اش، می‌سنجد و نه براساس ایده‌آل آن‌چه خوب است.» آن‌طور که لودویک فوئرباخ در کتاب *Vorläufige Thesen zur Reform der Philosophie* (۱۸۴۲)؛ تزهایی مقدماتی درباره‌ی اصلاح فلسفه) و کتاب *Grundsätze der Philosophie der Zukunft* (۱۸۴۳)؛ اصول فلسفه‌ی آینده)^{۱۴} تحلیل می‌کند، سرنوشت او تصویری از اثرات مخرب از خودبیگانگی مذهبی است. ماری که در نتیجه‌ی خرافات مذهبی از نظر روانی در هم شکسته است، همچنان نماد زنی است که تجسم همه‌ی آن چیزهایی است که از طبیعت در جامعه‌ی بورژوازی بر جای مانده است. او در نهایت وضعیت ندامت و توبه‌کاری کامل

را می‌پذیرد و به نمونه‌ای زنده از چرک و فساد بدل می‌شود که به‌طور مداوم از جامعه در حال تراوش است. اوژن سو خود تصویری از اهمیت اجتماعی رمانش نداشت، اما بزه‌کاری شیرانه، روسپی‌گری و توبه و ابراز پشیمانی اجباری از آن، اسلوب‌هایی از قواعد اجتماعی هستند که تا حدودی عقاید او را به‌عنوان یک رمان‌نویس اصلاح‌طلب شکل می‌دادند. حال که برای مارکس استخراج شخصیت به‌تمامی تراژیک زن، از درون یک رمان محبوب و عامه‌پسند تا این اندازه جدی و مهم بود، می‌بایست نویسنده‌ی کتاب را که یکی از «هگلی‌های جوان» بود، در این قضیه به چالش می‌کشید. نویسنده، شخصیت «ماریان- بلوم» (ماری لا فلور) را به «تجسد {ی صرف از} یک ایده» و دستاویزی برای نظرورسی هگلی تقلیل داده بود. فلور د ماری دختر نامشروع رودلف، «شاهزاده‌ی گرل اشتاین»- یکی از شخصیت‌های دیگر این کتاب - فرصتی برای «نقد انتقادی» می‌شود تا خود را به‌مثابه‌ی «افشای راز رهایی زنان یا لوئیس مورل» عرضه کند. (خانواده مقدس). ایده‌ی این بخش از کتاب خانواده‌ی مقدس این است که رودلف، «اشراف‌زاده‌ی خُرد» و «بنده‌نواز بزرگ محیط خدمتکاران»، به هیچ وجه تمایل ندارد «درک کند که وضعیت عمومی زنان در جامعه‌ی مدرن، غیرانسانی است.»

در عین این برآشفتگی، مارکس همدلی خود را با یکی از رؤیاپردازترین نویسندگان فرانسوی، شارل فوریه نشان می‌دهد. مارکس با اتخاذ رویکرد نقد انتقادی، پرنس رودلف را با متفکرانی قیاس می‌کند که از رهایی زنان دفاع می‌کنند. بدون تردید مارکس بسیاری از نوشته‌های فوریه را مورد کنکاش قرار داده بود. او در این نوشته‌ها غوطه‌ور شده بود تا مواردی را استخراج کند که بتواند آن‌ها را همچون گزیده‌گویی‌هایی برای غنا بخشیدن به گرایش‌های رمانیکش به کار گیرد، گرایشی که تقریباً او را به سمت نوعی شاعرپیشگی سوق داده است. در بخش «افشای راز رهایی زنان یا لوئیس مورل» (خانواده مقدس)، مارکس بخش‌هایی طولانی از نوشته‌های فوریه را نقل می‌کند:

«آیا این دختر جوان برای اولین پیشنهاددهنده که مایل است مالکیت منحصر به فرد او را به دست آورد، جز کالایی است که برای فروش گذاشته شده؟»

(همانطور که در گرامر دو نفی {نفی نفی} معادل تأیید است، می‌توانیم بگوییم که در تجارت ازدواج، دو روسپی‌گری، با پاکدامنی معادل است.)»

«تغییر یک دوره‌ی تاریخی را همواره می‌توان با میزان پیشرفت زنان به سمت آزادی تعیین کرد، چرا که در این جا، در رابطه‌ی بین زن و مرد، رابطه‌ی بین قوی و ضعیف، پیروزی سرشت انسانی بر ستمگری مشهودتر از هر جای دیگر است. درجه‌ی رهایی زنان، معیاری طبیعی برای رهایی همگانی است.»

«تحقیر جنس زن هم در تمدن و هم در بربریت یک ویژگی ضروری است. تنها تفاوت این است که نظام متمدن، هر فساد را که بربریت به شکلی ساده اجرا می‌کرد، به وجه مرکب، دو پهلوی، مبهم و ریاکارانه‌ای از

موجودیت ارتقا می‌دهد... هیچ کس، بیش از خودِ مرد، در نتیجه‌ی در بردگی نگه داشتن زن مجازات نمی‌شود.»
(فوریه)^{۱۵}

در عین حال، آن‌چه مارکس به آن نپرداخته این است که «فمینیسم» فوریه، در مجموع نظمی از نوعی دیگر است، اما به دلایلی که باید روشن شود، این مسأله توجه مارکس را در این بحث جلب نکرده است تا جایی که او مسأله‌ی رهایی زنان را تنها در سطح مفهوم ساده‌ی انقیاد زنان پرولتاریا توسط شرایط طاقت‌فرسای کار در کارخانه، مطرح می‌کند. تصور شکلی از رهایی که در آن زنان ابتکار عمل مبارزه‌ی اجتماعی را به دست گیرند، بدون آن‌که منتظر نصایح و شعارهای هم‌زمان «جنس قوی‌تر» خود بمانند، بحث را به محدوده‌ی کاملاً متفاوتی منتقل می‌کند – که فوریه جرأت ورود به آن را به خود داده بود. با پرداختن به فلور دو ماری، حتا اگر شخصیت یک رمان باشد، فوریه به احتمال زیاد هنگام نوشتن این عبارات این نوع از زنان را مدنظر نداشت:

من پایه‌ای برای گفتن این حرف فراهم آورده‌ام که در شرایط آزاد، زنان در همه‌ی عملکردهای ذهنی و فیزیکی که مستقل از قدرت جسمانی باشد، بر مردان برتری خواهند یافت... این زنان هستند که بیش از همه تحت سلطه‌ی تمدن رنج می‌برند و این زنان هستند که باید به آن حمله‌ور شوند (نظریه‌ی چهار جنبش).

نقد انتقادی و آثار فلورا تریستان

اوژن سو در کتاب *رازهای پاریس* افزون بر فلور دو ماری، شخصیت دیگری به نام لوئیس مورل را هم عرضه می‌کند. خدمتکاری که توسط ارباب خود مورد سوءاستفاده قرار می‌گیرد، باردار می‌شود و فرزندش به دنیا می‌آورد. او پس از آن‌که نوزادش را می‌کشد، دستگیر می‌شود، فرصتی که رمان‌نویس «سوسیالیست» از آن استفاده می‌کند تا عقاید انتقادی‌اش را درباره‌ی قانون مجازات از زبان رودولف، به صدای بلند بیان کند. پرنس می‌گوید: «جنایت‌کاری که دختری را به سوی فرزندکشی سوق می‌دهد، در عمل مجازات نمی‌شود.»، اما او هرگز ارتباط این مسأله با کار خدمات خانگی را به پرسش نمی‌گیرد. «او به تمامی جنبه‌های نظریه‌ی سابقش وفادار است و تنها در این باره که چرا قانونی وجود ندارد تا فرد اغواگر را مجازات کند، ابراز تاسف می‌کند و توبه و کفاره را با عذابی سخت پیوند می‌دهد» («افشای راز رهایی زنان»، خانواده‌ی مقدس).

مارکس تفکرات رمان‌نویس در نقش رودولف – «رقت‌انگیزترین پسماند کثیف ادبیات سوسیالیستی» – را با «توصیف استادانه‌ی فوریه از ازدواج» یا با «آثار بخش ماتریالیستی کمونیسم فرانسوی» مورد مقایسه قرار می‌دهد. در خانواده‌ی مقدس شخصیت دیگری پدیدار می‌شود، نویسنده‌ی زنی که مارکس او را کاملاً در تقابل با شخصیت‌های زن کتاب اوژن سو قرار می‌دهد: فلورا تریستان (۱۸۰۳-۴۴)^{۱۶}

فلورا تریستان که در این کتاب سه بار از او یاد شده است، با وجود آن که بر اساس نوشته‌هایش نمی‌توان او را در زمره‌ی ماتریالیست‌های کمونیست طبقه‌بندی کرد، سزاوار آن بوده است که در این دفاعیه درباره‌ی رهایی زنان، جایی برای خود دست و پا کند. در *خانواده‌ی مقدس*، مارکس و انگلس به «نقد انتقادی»‌ی یکی از هگلیان جوان، ادگار باوئر^{۱۷}، حمله می‌کنند، نویسنده‌ی ناشناسی که شرح‌های متعددی بر نوشته‌های فرانسوی، از جمله کتاب *اتحادیه‌ی کارگران* (۱۸۴۳-۴۴)، اثر فلورا تریستان نوشته و به او لقب «مسیحا-زن» داده بود. انگلس - که این بخش‌های کتاب توسط او نوشته شده - به طعنه از موقعیت «ادگار» در انجام یک کار غیرسازمان‌یافته در انزوا و دفاع او از نیاز به کار سازمان‌یافته، سخن می‌گوید. «در قیاس با افراد دیگری که در آثارشان این مسأله‌ی مهم طرح شده است، فلورا تریستان، همین خواست را مطرح و به دلیل جسارتش در فرارفتن از «نقد انتقادی»، این مطالبه را به‌مثابه‌ی *en canaille* [عوام‌فریبی] مورد بحث قرار می‌دهد» (خانواده‌ی مقدس). متن به ملاحظه‌ی انتقادی دیگری از باوئر «منتقد» استناد می‌کند: «فلورا تریستان نمونه‌ای از یک دگماتیسم زنانه است که باید واجد جزمیاتی باشد و آن را خارج از طبقه‌بندی‌های موجود قرار دهد!» انگلس این‌گونه پاسخ می‌دهد که برادران باوئر بر اساس فلسفه‌ی هگلی موجود، جزم‌ها را ابداع می‌کنند:

جزمیات، جزمیات و دیگر هیچ. و با وجود این همه ناسزاگویی و پرخاش علیه دگماتیسم، خودش را به دگماتیسم و حتا دگماتیسمی زنانه محکوم می‌کند. این همان پیرزن رنگ‌پریده، همان بیوه‌ی فلسفه‌ی هگلی است که سر و رویش را بزرگ کرده، با زنده‌ترین نوع انتزاع چروکیده شده، غمزه‌کنان در سراسر آلمان در جست‌وجوی خواستگار است (خانواده‌ی مقدس).

مارکس نیز، با اشاراتی مبهم به کتاب اتحادیه‌ی کارگران و نویسنده‌ی آن، چیز اساساً متفاوتی از اظهارات انگلس به این بحث اضافه نمی‌کند. گویی هر دوی آن‌ها، نسبت به موفقیت مردمی تریستان و شهرتی که وی در آن زمان به‌عنوان یک اصلاح‌طلب پیشرو، از طریق نوشته‌ها و فعالیت‌های تبلیغاتی‌اش کسب کرده بود، بی‌تفاوت بودند. گویی نظریات و مطالبات انقلابی‌ای که در کتاب *اتحادیه‌ی کارگران* تشریح شده بود حتا در زمان تدوین ویرایش سوم کتاب *خانواده‌ی مقدس* مقوله‌ای بی‌اهمیت بود و هنوز از سوی نویسندگان آتی مانیفست حزب کمونیست به‌طور کامل درک نشده بود. آیا تریستان، سزاوار آن نبود تا در میان نمایندگان «سوسیالیسم و کمونیسم انتقادی - آرمان‌شهری» در کنار سن سیمون^{۱۸}، شارل فوریه و رابرت اوئن^{۱۹} جایی داشته باشد؟ حضور تریستان در میان این گروه طبیعی‌تر از پیر ژوزف پردون زن‌ستیز است که به‌عنوان «محافظه‌کار» یا سوسیالیست «بورژوا» پس از نگارش و انتشار *فلسفه‌ی فقر* (۱۸۴۶)، مورد انتقاد قرار گرفت؛ گرچه پردون در کتاب *خانواده‌ی مقدس* به دلیل مقاله‌اش با عنوان «مالکیت چیست» تحسین شده است.^{۲۰}

ساختمان یک تئوری

ارتباط و همکاری فکری میان مارکس و انگلس، شکل مشخص تری یافت و در اثری نمایان شد که در زمان عمر آن دو انتشار نیافت. این اثر با وجود ساخت روش‌شناسانه‌اش، تنها عناصر پایه‌ای یک تئوری یا اصول فلسفه‌ی تاریخ را نشان می‌داد. انگلس افتخار کشف این تئوری را به مارکس نسبت می‌داد و بعدها با خشنودی، فروتنانه از آن به‌عنوان یک «راهنمای حیاتی» در پژوهش‌هایش سخن می‌گفت، اما آن را چیزی بیش از نوعی ادراک از جهان، و یک جهان‌بینی رها از پیش‌فرض‌های متافیزیکی نمی‌دانست. مارکس که این «رویکرد» را «ماتریالیستی و انتقادی» می‌نامید، غیرمستقیم خاستگاه فلسفی و اندیشه‌های نخستین آموزگاران خود، اپیکور و اسپینوزا را آشکار می‌کرد.^{۲۱}

چندان جای تعجب نیست که هنگامی که دوران شاگردی فلسفی مارکس و انگلس به پایان رسید، و آنان تصمیم گرفتند که اعتقادات و استانداردهای فلسفی خود را با جنبشی برای رهایی همگانی پیوند بزنند که در آن هم زنان و هم مردان از یک طبقه‌ی یکسان اجتماعی - پرولتاریای صنعتی - در مبارزه برای آزادی مشارکت داشته باشند، جایگاه ویژه‌ای به مسأله‌ی رهایی زنان اختصاص ندادند. تحت سلطه‌ی بردگی مشترکی که از سوی نظام اقتصادی استثمار اعمال می‌شود و از خودبیگانگی‌ای که با فرایند مکانیزاسیون به‌طور فزاینده‌ای سرکوبگر می‌گردد، مردان و زنان کارگر در دفاع از به اصطلاح حقوق انسانی خود، همانطور که سطح مادی یکسانی دارند در زمینه‌ی حقوق انسانی نیز، بدون توجه به تفکیک جنسیتی منافع مشترکی دارند. تبدیل اصول منشور حقوق بشر به واقعیت روزمره یک هدف فوری بود. انقلاب فرانسه با شکست و دوران وحشت پس از آن، شاهدی بر اهمیت رهایی سیاسی بود. با شکل‌گیری و انتشار نوشته‌های سن سیمون، اوئن و فوریه، یک دکترین جدید اجتماعی ظهور کرد، که متفکر فرانسوی، پیر لورو^{۲۲} برای آن نام «سوسیالیسم» را مناسب می‌دانست. لورو کاملاً از وام‌دار بودن سوسیالیسم به متفکران آرمان‌شهری اولیه آگاه بود. مارکس که لورو را تحسین می‌کرد، درس‌های مشخصی از تفکر آرمان‌شهری را حفظ کرده بود؛ او که دیگر انگیزه‌های رازورزانه‌ی را از تفکراتش زوده بود، اکنون قادر بود تا به «رهایی بشر» بپردازد.

رهایی بشر، بالضرورة متضمن نقد اقتصاد سیاسی به معنای مشخص کلمه، برای مثال، انتقاد از تقسیم کار است:

تقسیم کار که همه‌ی این تضادها به‌طور ضمنی در آن وجود دارد و به نوبه‌ی خود پایه‌ی تقسیم طبیعی کار در خانواده و تفکیک جامعه به خانواده‌های منفرد در تضاد با هم است، هم‌زمان بر توزیع، و در واقع، توزیع نابرابر کمی و کیفی کار و محصولاتش و از این رو، مالکیت دلالت دارد. خانواده‌ی هسته‌ای، نخستین فرمی که خانواده بر آن استوار می‌شود، جایی است که زن و فرزندان بردگان شوهر هستند (تقسیم اجتماعی کار و پیامدهای آن، MECW، مجلد ۵).

مارکس نقد فوریه از ازدواج بورژوازی را به کل نظام اقتصادی مبتنی بر مالکیت خصوصی بسط می‌دهد. در دیدگاه اقتصاددانان مدرنی که مالکیت را مترداف دسترس‌پذیری به یک نیروی کار بیرونی می‌دانند، برده‌داری، که همچنان در شکل ابتدایی‌اش در درون خانواده تجسم می‌یابد، نخستین شکل مالکیت است. تقسیم کار بر ستیز میان منافع خصوصی و منافع جمعی دلالت دارد، وضعیتی از امور که در آن یک عمل خاص انسان برای او بدل به قدرتی بیگانه می‌شود که او را سرکوب و امید و انتظاراتش را عقیم می‌کند. به‌مثابه‌ی یکی از عوامل اصلی تکامل {تحول} تاریخی، این پدیده‌ی تقسیم و از خود بیگانگی، در شکل‌گیری دولت به حد‌اعلای خود می‌رسد: مدلی خودمختار که از منافع واقعی جدا شده و هم‌زمان تجلی جامعه‌ای موهوم است که در آن طبقات اجتماعی به جان یک‌دیگر افتاده‌اند.

در بخش پیش‌گفتار کتاب «ایدئولوژی آلمانی» (۱۸۴۵-۴۶؛ MECW، مجلد ۵)، مارکس خطوط کلی نقد دولت را معین می‌کند، که همراه با نقدش از سرمایه، درونمایه‌ی مرکزی آثاری را تشکیل می‌دهد که او انتشار آن‌ها را به یک ناشر آلمانی وعده داده بود. مارکس از طریق مقالات و تألیفاتش در *راینیشه تسایتونگ* (۱۸۴۱-۴۲)، و *سالنامه‌ی آلمانی - فرانسوی و نشریه‌ی به‌پیش* (۱۸۴۴)، در میان آوانگاردهای لیبرال و جمهوری‌خواه آلمان که در زمان رویدادهای انقلابی و پارلمانی ۱۸۴۸ شهرت یافته بودند، پیروانی به دست آورد. شعارهای این جنبش تنها محدود به یک هدف بود: رهایی سیاسی. همین مطالبه جوهر اولین بخش رساله‌ی *مسأله‌ی یهود* را شکل داد، که در آن نقد رهایی سیاسی، ریشه در تمایز میان حقوق انسان و حقوق شهروندی داشت، و در آن موادی از اعلامیه‌ی حقوق بشر و حقوق شهروندی ۱۷۹۱ و ۱۷۹۳ فرانسه^{۲۳} به کار گرفته شده بود که به‌عنوان قانون اساسی ایالت پنسیلوانیا و نیوهمپشایر ایالات متحده‌ی آمریکا مورد استناد بود.

در تحلیل درخشان مارکس از منشور حقوق بشر و حقوق شهروندی، به مسأله حقوق زنان حتا اشاره‌ای هم نشده است. با این حال رابطه‌ی میان یهودیان (شهروندان «پست») و زنان (جنس «پست») روشن بود: مارکس بدیهی می‌دانست که یهودیان به واسطه‌ی پیوند به رسمیت شناخته شده‌ی میان جامعه مدنی و دولت، حق به جا آوردن شعائر مذهبی‌شان را دارند. اکنون او به متون جدیدی نیاز داشت تا بتواند با مکتب فکری‌ای به مقابله برخیزد که در آن زنان به جای رهایی سیاسی و انسانی، خود را در وضعیتی می‌یابند که به فرقه‌ای با درون‌مایه‌های مسیحایی منتسب شدند.

در میان متون مورد مطالعه‌ی مارکس در این دوران، سن سیمون و مکتبش، بسیار تعیین‌کننده بود. مارکس پیش از این بارها ستایش خود از سن سیمون را نشان داده بود. مارکس نخستین بار این تحسین را در مباحثه‌ای علیه یک نویسنده‌ی آلمانی ابراز داشت که تفسیری بر دکترین سن سیمون نوشته و در آن بدون آن که منابعش را مشخص کرده باشد به متون دست‌چندم متوسل شده بود. این متن اشتباهات و سوءبرداشت‌های تاسف‌آوری داشت. برای مثال در یک قطعه، این نویسنده، آقای گرون^{۲۴}، ادعا کرده بود که سن سیمون «در یکی از کتاب‌هایش» درباره‌ی رهایی زنان «کلمات رازآلودی» را بیان کرده است. مارکس این‌گونه پاسخ می‌دهد:

البته اگر در برخی از آثار سن سیمون از پذیرش و انتصاب زنان برای مناصب نامشخص سخن گفته رفته بود، این‌ها به واقع «کلماتی رازآلود» می‌بودند، اما رازآمیزی تنها در ذهن آقای گرون وجود دارد. «یکی از کتاب‌های سن سیمون» همان کتاب «نامه‌هایی از یکی از اهالی ژنو» است. در این اثر او پس از بیان این‌که همه‌کس واجد شرایط عضویت در شورای «نیوتن» یا دپارتمان‌های آن هست، این‌گونه ادامه می‌دهد:

«زنان اجازه خواهند داشت که به عضویت درآیند و حتا کاندید شوند؛ یعنی برای احراز پست‌های این شورا و یا دپارتمان‌های آن (نقد سوسیالیسم آلمانی به روایت پیامبران مختلف آن»، ایدئولوژی آلمانی، در MECW، مجلد ۲۵. (۵)

موضوع مورد بحث، البته، منصبی در این شورا یا بخش‌های زیرمجموعه‌ی آن به‌عنوان اعضای صاحب‌اختیار از میان دانشمندان و هنرمندانی است که حرفه‌شان به کارگیری نیروی معنوی و فکری است - شورایی از مردانی خردورز که موظف به پژوهش حقایق و تفسیر قانون «جهانی گرانش» و به کارگیری این قانون منحصر به فرد در سراسر جهان هستند. مارکس یادآور می‌شود که اولین رودیگز^{۲۶}، یکی از رهبران مکتب سن سیمونی، «این پیام را با حروف بزرگ در نسخه‌ی ۱۸۳۲ به چاپ رساند» و در موافقت با این مورخ معاصر، تصدیق می‌کند که این تک‌عبارت سن سیمون به شیوه‌ای عملی و کارآمد آغازگر ایده‌ی رهایی زنان است.^{۲۷}

ثابت شده است که «مسأله‌ی زنان» منشا انشقاق و اختلاف در مکتب سن سیمون بوده است. بعید نیست که فمینیسم رازورزانه‌ی پیروان سن سیمون در شواهد زیر ریشه داشته باشد: تاریخ بشریت در معنای سیاسی کلمه از گذشته تا کنون تاریخ «جنس قوی» بوده است و زنان به‌طور سیستماتیک به پس‌زمینه رانده شده‌اند. پیش از سن سیمون، فوریه طرح اولیه‌ای از اصول مقدماتی اخلاقی برای رهایی بشر را از طریق عنصر زن ترسیم کرده بود.

گذر از آرمان‌شهرگرایی

«عصر سن سیمون را باید از خلال رهایی کامل زنان مورد شناسایی قرار داد.» این جمله را سباستین شارلتی^{۲۸} در تاریخ سن سیمون (۱۸۹۶) نوشته است. مارکس و انگلس که با چنین نماینده‌ای از «سوسیالیسم حقیقی» دست‌وپنجه نرم می‌کردند، هیچ‌یک نمی‌خواستند که در مدل مشارکتی مفروض فوریه متوقف شوند، مدلی که در آن تمام کارکردهای اجتماعی بر پایه‌ی زوج {زن و شوهر} استوار بود. مارکس مدعی بود توانسته است این نکته را روشن سازد که کتاب گرون آمیزه‌ای از سرقت‌های ادبی است و این امر به مارکس اجازه می‌داد تا دانش خود را در بررسی دوباره‌ی این موضوع به رخ بکشد. دانش و شناخت او از اثر سن سیمون مانع می‌شد تا اخلاقیات مذهبی پیروان پرمدعای او را جدی بگیرد، پیروانی که تا آن اندازه پیش می‌رفتند که از تمایزی که استاد {سن سیمون} {

میان تن‌پروران و کارگران قائل شده بود، ظهور زن مسیحایی را استنباط می‌کردند که التیام‌بخش زخم‌های خانواده است. گویی این پیروان خود در همین دم، راز التیام زخم‌های شهر را یافته بودند.

انگلس، که پیش از مارکس کمونیست بود، هنگامی که برای ارائه‌ی اصول کمونیسم آماده می‌شد، با همراه جدید خود {مارکس} که او نیز آماده‌ی انجام کاری مشابه بود، به دیدگاه‌های مشترکی رسید. نظم اجتماعی کمونیسم چه تأثیری بر خانواده خواهد داشت؟ روابط بین دو جنس می‌بایست بدون دخالت از سوی اجتماع، به یک امر خصوصی ناب بدل شود. الغای مالکیت خصوصی، همچنین می‌باید ناپدید شدن دو پایه‌ی ازدواج سنتی را به همراه داشته باشد: وابستگی زن به شوهر و وابستگی کودکان به والدین (چرا که پرورش کودکان می‌بایست یک عمل اشتراکی باشد).

این پاسخی به فریاد اعتراض موعظه‌گران بی‌فرهنگ اخلاق علیه جامعه کمونیستی زنان نیز هست. اشتراکی بودن زنان رابطه‌ای است کاملاً متعلق به جامعه‌ی بورژوازی و امروزه اساساً به شکل روسپی‌گری درک می‌شود. اما روسپی‌گری در مالکیت خصوصی ریشه دارد و همراه با سقوط آن، آن سرنگون می‌شود. بنابراین سازمان کمونیستی به جای ایجاد و ترویج اشتراک زنان، به آن پایان می‌دهد (اصول کمونیسم، MECW، مجلد ۶).

این درون‌مایه در *مانیفست حزب کمونیست* بار دیگر مورد تأکید قرار گرفته است که در آن تأثیر فوری و نقدش به خانواده‌ی بورژوازی، که اکنون به خانواده‌ی پرولتری تعمیم و گسترش یافته، قابل تشخیص است. خانواده‌ی کاملاً تکامل یافته، تنها برای بورژوازی وجود داشت، درحالی‌که غیاب زندگی خانوادگی تنها پیامد ممکن در میان پرولتاریا و در روسپی‌گری عمومی بود. «خانواده‌ی بورژوازی با زوال همتای خود به‌طور طبیعی زوال می‌یابد و هر دوی آن‌ها با ناپدید شدن سرمایه از بین می‌روند» (مانیفست حزب کمونیست). لفاظی‌های بورژوازی درباره‌ی خانواده، آموزش و پرورش و صمیمیت رابطه‌ی والدین و کودک، تنفربرانگیزتر می‌شد هنگامی که صنعت بزرگ تمام پیوندهای خانوادگی را در میان پرولتاریا نابود و کودکان را به اسباب تجارت و ابزار کار بدل کرد. تفاوت‌های جنسیتی و سنی همه‌ی اهمیت اجتماعی خود را برای طبقه‌ی کارگر از دست داد؛ تنها ابزار کار اهمیت داشت که هزینه‌اش بر حسب سن و جنس متفاوت بود.

مانیفست حزب کمونیست از تأکید بر تفاوت در شرایط مربوط به زنان و مردان شاغل در بنگاه‌های صنعتی مدرن اجتناب می‌کند و بر این اساس، برای هر دو جنس نقش بارزی در مبارزه برای بهبود شرایط کار و جنبش همگانی رهایی قابل می‌شود. این عدم تفکیک جنسیتی در پایان متن در فراخوان برای عمل مدون می‌شود: «کارگران تمام کشورها متحد شوید!»

اما به جای اثبات هرگونه پیروزی وحدت پرولتری، سال ۱۸۴۸ در بربریتی بی‌رحم، چشم‌اندازی از شکست را نمایان ساخت. بازگشت مارکس و انگلس به آلمان آنان را از صحنه‌ی رویدادهای انقلابی و ضدانقلابی در فرانسه دور ساخت، و تهییج‌های سیاسی زنانی مانند پائولین رولاند^{۲۹} اوژنی نیبویه^{۳۰}، ژان دروین^{۳۱} و دیگران و به ویژه

جورج سند^{۳۲} بازتابی در *راینیشه تسایتونگ* (۱۸۴۸-۴۹) نیافت. در آلمان نیز با آن که نشریات زنان و انجمن‌های دموکراتیک زنان ایجاد شده بود، مشارکت آوانگارد زنان در جنبش سیاسی آلمان به همین شکل نادیده گرفته می‌شد.

مارکس همانند سال‌های ۱۸۴۸-۵۰ در فرانسه، در نگارش ارزیابی‌های خود درباره‌ی مبارزات طبقاتی و درگیری‌های حزبی به وضوح بر شخصیت‌های مرد متمرکز شد. به مدت ده سال به‌عنوان خبرنگار بزرگ‌ترین روزنامه‌ی آمریکایی در لندن، مارکس به شرایط کار زنان تنها اندازه‌ای توجه نشان داد که کار آن‌ها، همانند کار کودکان، توسط یک برنامه‌ی رسمی قوانین حمایتی مجاز دانسته شود. مارکس فرصت را غنیمت شمرد و به مورد زنی اشاره کرد که در خلال یکی از جلسات افراد بیکار، علیه کار زنان در کارخانه‌ها که به معنای نادیده‌گرفتن کودکان و زیرپا گذاشتن وظایف خانگی است، اعتراض کرد: با یک دستمزد عادلانه برای کار روزانه‌ی عادلانه، هر کارگر باید قادر باشد که همسر و فرزندانش را زنده نگه ندارد و غیره. زنان کارگر برای به دست آوردن دستمزد منصفانه برای شوهران‌شان دست به اعتصاب زدند: تصمیمی که به اتفاق آرا تصویب شد.

زنان و کودکان کارگر

تا زمان ایجاد انجمن بین‌المللی کارگران در سال ۱۸۶۴، مارکس و انگلس تنها به شیوه‌ی غیرمستقیم موضوع رهایی زنان را مورد بحث قرار دادند و از طریق مشاهده و ثبت عوارض جسمی و روحی شرایط کار زنان و کودکان در کارخانه‌ها و صنایعی که قوانین کارخانه‌ای را نقض می‌کردند، به این مسأله پرداختند.

گزارش‌های بازرسان کارخانه‌ها فراتر از همه چیز نشان داد که قوانینی که قرار بود حرص و طمع اربابان صنعتی را مهار کند، ریاکاری و دورغ تمام‌عیاری بیش نبود، چرا که جریمه‌ای که برای تخلف از قوانین کار اعمال می‌شد، تنها بخش کوچکی از سود بود. بخشی از نیروی کار که شامل زنان و جوانان - و اغلب افراد زیر سن قانونی - می‌شد، دچار بیش‌ترین حوادث ناشی از کار می‌شدند.

کار زنان و کودکان از جمله مسائل مورد بحث در اولین کنگره‌ی انجمن بین‌المللی کارگران در سپتامبر ۱۸۶۶ در ژنو بود. مارکس و انگلس هیچ‌کدام در این کنگره حضور نداشتند، اما پیش از آن «دستورالعملی برای نمایندگان شورای عمومی موقت»^{۳۳} نوشته بودند که در آن در اصل ۳ تحت عنوان «محدودیت زمان کار روزانه» این موضوع را مطرح کرده بودند. روز کاری هشت ساعت در روز تثبیت شده بود.

از میان افراد بزرگسال زن و مرد، تنها زنان موکداً از شب‌کاری و هر نوع کار مضر برای حساسیت این جنس، و یا قرار گرفتن بدن در معرض مواد سمی و سایر مواد زیان‌آور مستثنی شدند. منظور ما از بزرگسال همه‌ی افرادی‌اند که به سن ۱۸ سال رسیده و یا بالاتر از آن باشند. (اسناد بین‌الملل اول، مجلد ۲).

در ماده‌ی چهارم این «دستورالعمل» که به «کار کودکان و نوجوانان (هر دو جنس)» می‌پردازد، مارکس به‌عنوان یکی از پیروان روبرت اوئن، خود را هوادار مشارکت کودکان بالای ۹ سال هر دو جنس در «کار بزرگ تولید اجتماعی» معرفی می‌کند. اگرچه، از آن رو که صنعت مدرن این پیشرفت را به «واقعیتی تحت سرمایه بدل می‌کند، کژدیسه و شنیع می‌شود.» این مسأله‌ی «وضعیت عقلایی جامعه» است که در آن هر کودک از سن نه سال به بالا باید به یک کارگر مولد تبدیل شود. این «دستورالعمل» مشخص می‌کند که کار روزانه نباید پس از آن که کودکان آموزش‌هایشان را در مدراس ابتدایی سپری کردند، بیش از دو ساعت^{۳۴} باشد.

ما در این جا با ضروری‌ترین پادزهر علیه گرایش‌های سیستم اجتماعی سر و کار داریم که انسان کارگر را به ابزاری صرف برای انباشت سرمایه تنزل می‌دهد و والدین را به برده‌داران، فروشندگان فرزندان خود، تبدیل می‌کند. باید از حقوق کودکان و نوجوانان پشتیبانی شود. آن‌ها قادر نیستند برای خود دست به عمل بزنند. بنابراین این وظیفه‌ی جامعه است که از طرف آنان وارد عمل شود (دستورالعمل).

آموزش و پرورش در ترکیب با کار مولد سه شکل به خود می‌گیرد: ذهنی، جسمی و فن‌آورانه. در دیدگاه مارکس، این ترکیب «طبقه‌ی کارگر را به سطحی بسیار بالاتر از طبقه‌ی متوسط و طبقه‌ی فرادست ارتقا می‌دهد.» این ایده بار دیگر در کتاب «سرمایه» به کارگرفته شد و گسترش یافت. (۱۸۶۷؛ سرمایه: تحلیل انتقادی تولید سرمایه‌داری) اما در خلال نشست انجمن بین‌المللی کارگران در سپتامبر ۱۸۶۶، برنامه‌ی مارکس در خصوص کار زنان و کودکان، به موضوع بحث داغی بدل شد که منجر به صدور مصوبه زیر از سوی {همشهریان} شماله، فرایبورگ، پراشون و کاملینا شد:

بر اساس ملاک‌های جسمی و روحی و اخلاقی، کار زنان و کودکان در کارخانه‌ها باید قویاً به‌مثابه‌ی یکی از علل اصلی انحطاط نوع بشر و به‌عنوان یکی از قوی‌ترین ابزارهای محرک اخلاق‌زدایی به وسیله‌ی کاست‌های سرمایه‌دارانه محکوم شود (مجموعه آثار مارکس و انگلس، MEGA، I/20، ۳۵).

نویسندگان این مصوبه اضافه می‌کنند که زنان «نباید به کار سخت مجبور شوند؛ جای آن‌ها کانون گرم خانواده است؛ آن‌ها مریبان طبیعی کودکان هستند. تنها آنان می‌توانند فرزندان‌شان را برای یک زندگی مدنی و آزاد آماده کنند.»^{۳۶}

کتاب سرمایه نظریه‌ای انتقادی درباره‌ی اقتصاد سرمایه‌داری و همزمان سوگنامه‌ای برای قربانیان کارگر هر دو جنس است. همانند انگلس در سال ۱۸۴۵، مارکس هم به مستندات ارائه شده توسط بارزسان کارخانه رجوع می‌کند. مفهوم رهایی انسان در این جا در مجموعه‌ای بلندبالا از اعلام جرم علیه «سرمایه»ی تشخیص‌یافته، صاحب پول و یا ابزار تولید و خریدار نیروی کار مردان و زنان، دختران جوان و افراد زیر سن قانونی، مطرح می‌شود. «پیش از این، کارگر مرد که اسماً عنوان عامل آزاد را یدک می‌کشد، نیروی کار خود را می‌فروخت؛ اینک او همسر و فرزندان‌ش را به فروش می‌رساند و تبدیل به یک دلال برده شده است» (سرمایه). تا آن جا که به مسأله‌ی رهایی زنان

مربوط است، هنگامی که نیروی کار زنان اهمیت می‌یافت، ابتکار عمل در اختیار کارگران مرد قرار داشت که موفق شده بودند با به‌کارگیری اجباری زنان و کودکان در کارخانه‌های انگلستان کار خود را کاهش دهند. از سوی دیگر گزارش‌های بازرسان کارخانه‌ها عملکرد والدین کارگر را مورد انتقاد قرار می‌داد که فرزندانشان را معامله می‌کردند.

با توجه به قوانین کارخانه‌ها در انگلستان، مارکس دخالت این قوانین در حقوق ارباب‌منشانه‌ی سرمایه را مورد توجه قرار داد، در مورد کار خانگی، هر نوع مقررات و تعدیلی، تعرض مستقیم به اقتدار والدین تلقی می‌شد. با این حال حقایق عریان نشان می‌دادند که با زوال پایه‌های اقتصادی شکل قدیمی خانواده و کار خانوادگی، صنعت بزرگ روابط خانوادگی پیشین را هم‌زمان وارونه می‌کرد. «حقوق کودکان می‌بایست به شکل علنی ترویج شود» (تولید ارزش اضافی نسبی، سرمایه، بخش چهارم). شیوه‌ی استثمار سرمایه‌دارانه منجر به انحطاط اقتدار والدین شده است. با این حال، انحلال قیدوبندهای شکل پیشین خانواده در نظام سرمایه‌داری به شکل نفرت‌انگیزی نمایان می‌شود، صنعت بزرگ به مدد نقش تعیین‌کننده‌ای که به زنان، افراد جوان و کودکان در بیرون از محیط خانه و در فرایند تولید سازمان‌یافته‌ی اجتماعی اعطا می‌کند، پایه‌های اقتصادی شکل فراتری از خانواده و روابط بین دو جنس را خلق می‌کند.

با این وجود، این سوءاستفاده از قدرت والدین نیست که استثمار سرمایه‌دارانه از کار کودکان را، مستقیم یا غیرمستقیم، ایجاد می‌کند؛ بلکه برعکس، این شیوه‌ی استثمار سرمایه‌دارانه است که با از بین بردن پایه‌های اقتدار والدین، کاربست آن را به سوءاستفاده‌ی شرورانه از قدرت تغییر می‌دهد. بنابراین انحطاط بندهای قدیمی خانواده تحت سیستم سرمایه‌داری هرچقدر هم وحشتناک و منجرکننده به نظر برسد، صنعت مدرن، با اختصاص بخش مهمی از فرایند تولید زنان، افراد جوان و کودکان هر دو جنس به بیرون از محیط خانگی، پایه‌های اقتصادی جدیدی برای شکل بالاتری از خانواده و روابط بین دو جنس خلق می‌کند. حفظ فرم ژرمن‌تبار - مسیحی خانواده به‌عنوان فرم مسلط و نهایی، تلاش عبثی است، همان‌گونه که این امر در سیر تحول تاریخی در مورد فرم‌های خانواده‌ی روم و یونان باستان یا فرم‌های شرقی، امکان پذیر نبوده است. علاوه بر این، واضح است که واقعیت جمعی گروه‌های کاری که از افرادی از هر دو جنس و همه‌ی سنین تشکیل شده است، تحت شرایط مناسب، ضرورتاً باید به منبعی برای توسعه انسانی تبدیل شود؛ با این وجود، این واقعیت، در شکل بی‌رحم و خودبه‌خود گسترش‌یابنده‌ی سرمایه‌دارانه‌ی آن، که در آن کارگران برای فرایند تولید موجودیت می‌یابند و نه فرایند تولید برای کارگران، منبعی تباہ‌کننده برای فساد و بردگی است (تولید ارزش اضافی نسبی، سرمایه، بخش چهارم).

با آن که مارکس که بر الویت نقش مردان در مقاومت در برابر سیستم اقتصادی مسلط تاکید می‌کند، تا آن جا پیش نمی‌رود که از آن قاعده‌ای استاندارد ناظر بر برتری اخلاقی مردان پرولتر استنتاج کند. حتا گاهی مارکس به عکس این موضوع اشاره می‌کند. برای نمونه، مارکس به منظور تشریح «قانون عام انباشت سرمایه‌دارانه»، با مثال‌های مشخص، بدترین لحظات بی‌نوابی در انگلستان را مرور می‌کند، کشوری که به‌عنوان یک نمونه‌ی کلاسیک در بازار کار مطرح بوده است. در یک فصل طولانی از کتاب سرمایه که به پرولتاریای کشاورزی در شهرستان‌های

مختلف بریتانیا اختصاص دارد، نویسنده پیامدهای زیانبار کمبود موقت یا کمبود محلی نیروی کار را نشان می‌دهد. این کمبود نیروی کار فیزیکی، به جای آن که به افزایش دستمزدها منجر شود، به استخدام اجباری زنان و کودکان انجامید. یکی از ثمرات این «دور باطل»، سیستم بانندی بود، سیستمی از باندهای سیار که عمدتاً از ۱۰ تا ۴۰ یا ۵۰ نفر تشکیل می‌شد که اغلبشان زنان، نوجوانان هر دو جنس و کودکان ۶ تا ۱۳ ساله بودند.

کشاورزان دریافته‌اند که زنان تنها تحت هدایت مردان به‌طور پیوسته و باثبات کار می‌کنند، اما این زنان و کودکان، پس از گماشته شدن به کار - آن گونه که فوریه نیز دریافته بود - متهورانه تمام نیروی زندگی خود را صرف می‌کنند، در حالی که کارگر مرد بالغ به اندازه کافی زرنگی به خرج می‌دهد که در نیروی کارش صرفه‌جویی کند (انباشت سرمایه، سرمایه، بخش هفتم).

انجمن بین‌المللی کارگران^{۳۷} {بین‌الملل اول}

انجمن بین‌المللی کارگران یک سازمان عمدتاً مردانه بود: بیش‌تر اعضا و همه رهبران آن مرد بودند. در تشکیل نخستین شورای عمومی این سازمان، اعضای شورای منتخب مرد بودند که گستره‌ای از ملیت‌های مختلف را نمایندگی می‌کردند و رئیس انجمن و دبیر شورا از میان این گروه انتخاب شد. در سخنرانی افتتاحیه و اساسنامه‌ی موقت انجمن، - دو سند قابل‌توجه که سطح بالایی از فراگیری و جهانی بودن و روح اهداف ابراز شده را نشان می‌داد - مارکس جای ویژه‌ای برای زنان کارگر در نظر نگرفت در حالی که فی‌الواقع ستم وارد بر آنان می‌بایست به‌عنوان بخشی از کارگران در نظر گرفته شود. هیچ اشاره‌ای به امکان شکل‌گیری ارتباط میان بین‌الملل و گروه‌های فمینیستی نوظهور در آلمان و بریتانیای کبیر نشد.

به طرز ناباورانه‌ای به نظر می‌رسد حضور زنان در بین‌الملل اول در آغاز به‌عنوان یک امر طبیعی پذیرفته شده نبود: هفت ماه پس از تاسیس بین‌الملل و پیش از آن که نتیجه به شورای عمومی ارائه شود، به این موضوع در چند خط مختصر پرداخته شد: « این پرسش مطرح شده است که آیا زنان واجد شرایط عضویت هستند یا خیر، همشهری ویلر و پس از آن همشهری بروداژ، پیشنهاد کردند که زنان به‌عنوان اعضا پذیرفته شوند. با اکثریت آرا تصویب شد» (صورت‌جلسه، ۲۵ آوریل ۱۸۶۵، اسناد، جلد اول).^{۳۸} بدون شک هیچ بحثی در این مورد رخ نداده است، اما اگر این مسأله که تا این اندازه مهم و مورد توجه بوده، چرا این پرسش مطرح شده و چرا به رای گذاشته شده است؟

صورت‌جلسه نشست شورای عمومی ۳ اکتبر ۱۸۶۵، توجه‌برانگیز است. بر اساس یادداشت‌ها: «نامه‌ای از مادام جین دورین^{۳۹} نیز خوانده شد. این نامه پیش‌تر به کنفرانس ارسال شده، اما {بررسی آن} به تاخیر افتاده بود.» اظهارات موجزی که به نظر می‌رسد نیاز به توضیح بیش‌تری داشته‌اند، سیمای شخصیت زنی خودساخته را عیان

می‌سازد: یک لباس‌شوی حرفه‌ای که به آموزگاری مبارز تبدیل شده، کسی که در جنبش بیمه‌ی زنان فعالیت داشته، در سال ۱۸۵۲ به انگلستان مهاجرت کرده و در آن‌جا نشریات زنان را پایه‌گذاری کرده است.

در شورای عمومی، هنگام بحث درباره‌ی کارزار حمایت از فینیان‌ها، زندانیان انقلابی ایرلندی، از دو زن نام برده می‌شود. در صورت‌جلسه‌ی نشست ۲ ژانویه ۱۸۶۶ آمده است:

فاکس^{۴۰} از متن {روزنامه‌ی} کورک‌دیلی‌هرالد، درخواست خانم‌ها اُ دوناوان روسا و کلارک لابی را قرائت کرد مبنی بر پرداخت کمک مالی به زنان خانواده‌ی ایرلندی‌هایی که در حال حاضر و به تازگی توسط دولت زندانی شده‌اند. او همچنین شواهد و مستندات از {نشریه} آیریشمن‌دوبلین را قرائت کرد که جمع‌هایی با این هدف در شهرهای تولیدی شمال انگلستان به وجود آمده‌است. او به آزادی اعطا شده به زنان ایرلندی از سوی دولت بریتانیا اشاره کرد که بر اساس آن این زنان اجازه یافته‌اند، بدون آن‌که تحت پیگرد قانونی قرار گیرند، علناً اعلام کنند که از فینیان‌ها هستند. سخنان او با پیشنهاد ارسال درخواست {فوق} به وکلای کارگران از سوی شورای عمومی، به همراه تقاضای انتشار آن، پایان یافت (اسناد، جلد ۱).

سرانجام، بیش از دو سال پس از تاسیس بین‌الملل، یک شخصیت زن کاملاً شناخته شده ظهور کرد: هریت لو^{۴۱} (۱۸۳۲-۱۸۹۷)^{۴۲}، از اعضای افتخاری جنبش آتئیست‌های انگلستان، که در آغاز برای شرکت در نشست شورای عمومی دعوت گردید و بعدها به‌عنوان یک عضو تمام‌عیار پذیرفته شد. صورت‌جلسه‌ی نشست شورای عمومی در تاریخ ۱۶ آوریل ۱۸۶۷، نخستین برخورد با این فعال بریتانیایی را این‌گونه ثبت کرده است:

فاکس، نامه‌ای از خانم هریت لو درباره‌ی موضوع حقوق زنان را قرائت کرد و اظهار داشت که به عقیده‌ی او اگر از خانم لو درخواست شود او در نشست کنگره در لوزان شرکت خواهد کرد. با رضایت متقابل، فاکس مسئولیت نامه‌نگاری به خانم لو را عهده‌دار شد تا بدین‌وسیله از ایشان پرسیده شود که در صورت دعوت آیا مایل به شرکت در جلسه‌ی شورا هستند (اسناد، جلد ۱).

پذیرش لو در شورای عمومی، پس از ارائه‌ی پیشنهاد در نشست ۱۸ ژوئن، در نشست ۲۵ ژوئن ۱۸۶۷ صورت گرفت. از آن پس مستندات، حضور تنها این یک زن را در نشست‌های شورای عمومی، در طول ۵ سال بعد، تأیید می‌کنند. به نظر نمی‌رسد که او به استثنای دو مورد خاص، از نقش خود به‌عنوان ناظر فراتر رفته باشد. در خلال نشست ۲ جولای ۱۸۶۷، لو تمایل خود را برای تاسیس انجمن ملی زنان کارگر در لندن ابراز داشت. مارکس در این نشست غایب بود اما بعداً توسط فاکس، دبیر شورا، از آن مطلع شد، فاکس کسی بود که به لو پیشنهاد کرده بود تا با «خانم کارول»، رهبر خیاطان زن لندن و صاحب کرسی مدیریت اجرایی خیاطان، ارتباط برقرار کند (فاکس خطاب به مارکس، ۳ جولای ۱۸۶۷، اسناد، جلد ۲). در نشست ۲۷ آگوست ۱۸۶۷، در بحثی در خصوص نیاز بین‌الملل به تقویت پروپاگاندا، مارکس، با توجه به پیشرفتی که انجمن در برخی کشورها به دست آورده بود، مخالفت خود را درباره‌ی تبدیل شدن انجمن به یک «کلوپ مباحثه» ابراز داشت و اضافه کرد که او مخالف بحث درباره‌ی

«پرسش‌های پردامنه» در میان اعضای شورا که هوادار مباحثه هستند، نیست؛ نام لو در این صورت‌جلسه ذکر شده است. در فوریه ۱۸۶۸، یک زن دیگر، خانم مورگان، بخشی از شورای عمومی بود. هیچ جزئیات بیش‌تری ارائه نشده است، اما این زن ممکن است همسر ویلیام مورگان باشد، پینه‌دوزی که از سال اکتبر ۱۸۶۴ عضو شورای عمومی و در انجمن اصلاحات بسیار فعال بود. صورت‌جلسات حضور مکرر خانم مورگان را در جلسات شورا نشان می‌دهد اما هیچ اشاره‌ای به مشارکت او در بحث‌ها نمی‌شود.

هم هریت لو و هم خانم مورگان در نشست ۲۸ جولای ۱۸۶۸، که مارکس در آن به بحث درباره‌ی «تأثیر ماشین‌آلات در اختیار سرمایه‌داران» پرداخت، حضور داشتند، درون مایه‌ای که در کتاب سرمایه به‌طور گسترده مورد بحث قرار گرفته است. اما هنگامی که وی از اثرات زیان‌آور استفاده از ماشین‌آلات، به ویژه بر شرایط بردگی زنان و کودکان در کارخانه‌ها، سخن می‌گوید و {وضعیت} جنس زن را با نگاهی سنتی به شرایطی کودک‌وار تقلیل می‌دهد، هیچ یک از این دو زن هیچ‌گونه اظهارنظری نمی‌کنند.

بنابراین زن یک عامل فعال در تولید اجتماعی ما است. پیش از این، کار زنان و کودکان در درون دایره‌ی خانواده انجام شد. من نمی‌گویم که مشارکت زنان و کودکان در تولید اجتماعی نادرست است. به عقیده‌ی من هر کودک بالای نه سال باید بخشی از زمان خود را به کار مولد اختصاص دهد، اما روشی که آنان را در حال حاضر و تحت شرایط موجود به کار می‌گمارد، نفرت‌انگیز و ناپسند است (صورت‌جلسه، ۲۸ جولای ۱۸۶۸، اسناد، جلد ۲).

تنها در جلسه ۴ اگوست ۱۸۶۸، زمانی که بحث درباره‌ی مکانیزاسیون ادامه می‌یابد، هریت لو با چند اظهارنظر در بحث مداخله می‌کند، اظهارنظرهایی که به نظر می‌رسد، نظریه‌ی مارکس را هدف قرار داده‌است: «خانم لو اظهار داشت ماشین‌آلات باعث شده است که زنان کمتر از قبل به مردان وابسته باشند و سرانجام آنان را از بردگی خانگی رهایی بخشیده است. او مخالفت خود را با دیدگاه‌های ابراز شده درباره‌ی کار زنان ابراز داشت.»

این بحث در جلسه‌ی ۱۱ اگوست ۱۸۶۸ دنبال شد. آن‌گونه که صورت‌جلسه‌ی این نشست نشان می‌دهد، مارکس بر کاهش ساعت کار و میزان {کاری} که باید پیشنهاد شود تا طبقه‌ی کارگر زمان بیش‌تری برای بازسازی خود داشته باشد، تاکید کرد.

محدودیت‌های قانونی، اولین گام به سوی بهبود شرایط روحی و جسمی و در نهایت رهایی طبقه کارگر است. هیچ‌کس امروزه منکر دخالت دولت در حمایت از زنان و کودکان نیست؛ و محدودیت ساعت کار آنان در اکثر موارد به محدودیت ساعت کار مردان منجر می‌شود (اسناد، جلد ۲).

لو در جلسات شورای عمومی در سال ۱۸۶۸ و ۱۸۶۹ مداخله‌ی اندکی داشته است. قابل‌توجه‌ترین اظهارنظر وی، پشتیبانی‌اش از اوالیست‌ها (کارگرانی که با تاباندن تارهای ابریشم آن را به شکل رشته در می‌آورند) است که در لیون در اعتصاب بودند.

نامه‌ای از شهر لیون مبنی بر پیوستن اوالیست‌های این شهر - شامل حدود ۷۰۰ زن و بیش از ۳۰۰ مرد - خطاب به انجمن بین‌المللی کارگران خوانده شد. این نامه با یک اظهارنامه‌ای رسمی برای پرداخت حق عضویت آنان به بین‌الملل در کنگره‌ی باله همراه بود. این اوالیست‌های در حال اعتصاب، {از بین‌الملل} درخواست کمک کرده بودند (صورت‌جلسه، ۱۳ جولای ۱۸۶۹، اسناد، جلد ۳).

در صورت‌جلسه‌ی همین نشست آمده است که اوالیست‌ها به‌عنوان اعضای بین‌الملل پذیرفته شدند و «نظر به درخواست کمک مالی، پیشنهاد خانم لو این بود که مقتضی است با آقای استوارت میل مکاتبه شود تا این موضوع را در دیدار روز شنبه با انجمن حق رای زنان مطرح کند.» لو موافق کرد که به‌عنوان نماینده‌ی انجمن بین‌المللی کارگران در جلسه‌ی بعدی انجمن زنان شرکت کند و برای اعتصاب‌کنندگان لیون کمک مالی جمع‌آوری کند. لو از انجمن حق رای زنان گزارش داد که درخواست اعتصاب‌کنندگان لیون رسماً نمی‌تواند پذیرفته شود، اما وی مقداری کمک‌های مالی شخصی با برگه‌ی تعهد پرداخت اعانه جمع‌آوری کرده است. باشگاه زنان در یونیون استریت، مایل به جمع‌آوری اعانه است در صورتی که این برگه‌های ضمانت بازگردانده شوند (صورت‌جلسه، ۲۰ جولای ۱۸۶۹، اسناد، جلد ۳). لو افزوده است که باشگاه زنان یونیون استریت آماده است تا بر اساس فهرستی از امضاها کمک مالی جمع‌آوری کند. (این همان جلسه‌ای از شورای عمومی است که مارکس در آن بحث حقوق ارث را مطرح کرد و به تبادل نظرهای جدی منجر شد.) در جلسه ۲۷ جولای ۱۸۶۹، لو مجموعاً دو پوند و چهار شیلینگ و شش پنس برای کمک به کارگران ماهر لیون به اوژن دوپونت، دبیر فرانسه، تحویل داد و اظهار داشت که این بانوان {کمک‌کننده} مایل نیستند با اعتصابات مرتبط شناخته شوند.

موضوع کارگران ماهر بار دیگر در جلسه ۱۰ آگوست ۱۸۶۹ مطرح شد: «اظهارنامه‌ی پیوستن جامعه‌ی مبل‌سازان لیون، ۲۰۰ از اوالیست‌های سنت سیمفورین د اوزن (ایزر) و اعلامیه‌ی پیوستن اوالیست‌های لیون دریافت شده است.» (صورت‌جلسه، اسناد، جلد ۳). بر اساس پیشنهاد مارکس، شورای عمومی تصمیم گرفت که «اعتبارنامه‌ی ویژه» ای برای فیلیمونه روزن، از اعضای بین‌الملل و نماینده‌ی جامعه‌ی اوالیست‌های لیون اعطا کند.

در همین جلسه موضوع آموزش و پرورش مطرح شد؛ این موضوع پیش‌تر هم در سه کنگره‌ی جداگانه‌ی بین‌الملل در ژنو (۱۸۶۶)، لوزان (۱۸۶۷)، و بروکسل (۱۸۶۸) مورد بحث قرار گرفته بود. بحث درباره‌ی این موضوع در جلسه‌ی ۱۷ آگوست ادامه یافت، و ابزار نظر از سوی لو را برانگیخت که به شرح زیر است:

استنباط خانم لو از آموزش و پرورش عبارت از همه‌ی آن چیزهایی است که یک انسان را رشد می‌دهد. طبقه‌ی کارگر ضامن بقای همه‌ی انواع موسسات آموزشی است، اما هیچ سودی از آن‌ها عایدش نمی‌شود. اموال کلیسا باید سکولاریزه شود و به مدارس اختصاص یابد. ما به کشیش‌های کم‌تر و استادان مدرسه بیش‌تری نیاز داریم. نشریه‌ی تایمز حقوقی^{۴۳} پیش‌بینی کرده است که کلیساهای مسلط، بیش از پیش‌تر از ده سال دوام نخواهند داشت، بنابراین زمان آن فرارسیده است که در این زمینه فعالیت و کنشگری کنیم. محققان در کنار ما خواهند بود

و این روحانیت کلیسای مسلط را وادار به جنبیدن و یافتن چاره خواهد کرد. پاپ گفته است که مطالعه‌ی درست انسان بخشی از بشریت است. میلنر از ما می‌خواهد تا در این باره که یک کارگر چگونه انسانی است مطالعه کنیم. همشهری میلنر این موضوع را طرح می‌کند که کودکان باید آموزش ببینند تا دریابند ارزش کارشان چیست و چگونه باید آن را کسب کنند. اگر آن‌ها آموزش دیده باشند، ساعت‌های زیادی را کار نخواهند کرد. او {لو} پیشنهاد داد که به‌عنوان بخشی از مطالبات‌مان، بودجه‌ی کلیسا باید به آموزش اختصاص داده شود. (اسناد، جلد ۳).

هنگامی که لو در بحث درباره‌ی اتحادیه‌ها و مبارزه برای دستمزد عادلانه برای کار شرکت می‌کند، ما آشکارا با باورهای کمونیستی او روبه‌رو می‌شویم. او معتقد است که نظام رقابت مانع رشد قدرت خرید کارگران می‌شود. عرضه و تقاضای نیروی کار بر بازار حاکم است. برای کسب کل ارزش محصولش، میزانی از قدرت برای تنظیم تولید مورد نیاز است:

ما باید آن‌گونه که روبرت اوئن خواستار کمونیسم بود، خواهان آن باشیم. قدرت خرید نمی‌تواند بدون افزایش مواد خامی که در کار استفاده می‌شود، افزایش یابد. در شیوه‌ی کمونیسم نیروی نظارتی می‌داند که چه چیز مورد نیاز است و نیروی کار بر این اساس توزیع شده است. تحت هیچ شیوه‌ی دیگری حقوق کار و ارزش کار تضمین نمی‌شود، این امر نمی‌تواند در نظام رقابتی اتفاق بیفتد؛ او مدافع کمونیسم بود (صورت‌جلسه، ۳۱ آگوست ۱۸۶۹، اسناد، جلد ۳).

از آگوست ۱۸۷۰ تا اکتبر ۱۸۷۱، نام هریت لو در صورت‌جلسات شورای عمومی بین‌الملل دیده نمی‌شود. با این حال، نام او در میان امضاکنندگان قوانین عمومی و مقررات جدید اداری انجمن بین‌المللی کارگران در ۲۴ اکتبر ۱۸۷۱ منتشر شده است (اسناد، جلد ۴). گرچه لازم به ذکر است که پیش از آن (در اکتبر ۱۸۶۸) در مقاله‌ای از مارکس در پاسخ به کارزار افترا علیه بین‌الملل، که سازمان‌های بریتانیایی حاضر در شورای عمومی را بر می‌شمرد، پس از نام بردن از اجتماعات تعاونی، اتحاد رفورم و انجمن ملی رفورم، این عبارت آمده است: «در نهایت، جنبش مردمی آنتیست، به نمایندگی سخنران شناخته‌ی شده‌ی آن، خانم هریت لو و آقای کاپلند» (ارتباطات میان انجمن بین‌المللی کارگران و سازمان‌های کارگری انگلیسی، اسناد، جلد ۳).

غیبت لو باید اعضای شورای عمومی را متعجب کرده باشد. در حقیقت در صورت‌جلسه ۲۱ نوامبر ۱۸۷۱ (پس از شکست کمون پاریس)، جورج هریس، دبیر مالی شورا، می‌خواهد بداند که «آیا خانم لو همچنان از اعضای شورا هستند یا نه.» انگلس پاسخ می‌دهد که از ایشان پرسیده شده که «آیا همچنان خود را از اعضای شورا به حساب می‌آورند و وی پاسخ داده است قطعاً.» (اسناد، جلد ۵)

چندین جلسه‌ی شورا به موضوع پناهندگان کمون پاریس در لندن اختصاص داده شده بود. در جلسه‌ی ۲ ژانویه ۱۸۷۲، «همشهری مارکس اعلام کرد... که خانم لو، دو پوند از درآمد حاصل از سخنرانی‌اش را، به نفع پناهندگان به شورا فرستاده است.» نام لو در میان اعضای که «بیانیه‌ی شورای عمومی انجمن بین‌المللی کارگران

درباره‌ی ارباب پلیس در ایرلند» را امضا کرده‌اند، دیده می‌شود (آوریل ۱۸۷۲). همچنین امضای او در کنار افرادی دیگری از اعضای این شورا، در پای بروشور ۱۸۷۲ با عنوان «انشعاب جعلی در بین‌الملل» که توسط مارکس و انگلس علیه باکونین و پیروان او در سوئیس نوشته شده بود، وجود دارد.

درس‌های کمون پاریس

فرصت رویدادی تاریخی با پیامدهای سیاسی بی‌شمار و غیرقابل پیش‌بینی برای مارکس فراهم شد تا به درک شکلی از رفتار انقلابی در میان زنان طبقه کارگر نائل شود: جنگ فرانسه و پروس و کمون پاریس (۱۸۷۰-۷۱)

کمون همچنین مارکس را قادر ساخت تا تئوری‌های سیاسی خود را- که تا آن زمان با شکست‌های مکرر جنبش کارگری مواجه شده بود- با یک بُعد جدید غنا بخشد، چیزی که در نوشته‌های آغازین او کم‌تر دیده می‌شد: کردار و رفتار بورژوازی و خودرهای بخشی کارگران. به‌عنوان یکی از اعضای شورای عمومی بین‌الملل و نماینده‌ی جنبش کارگری در آلمان و روسیه، مارکس همدلی اندکی در خصوص حق «بورژوازی» رأی برای زنان از خود نشان داد، اما در عوض تحسین زیادی نسبت به زنان پرولتاریا ابراز داشت که در کنار شبه‌نظامیان مرد مبارزه می‌کردند. برای نمونه، وی در «خطابه‌ای به کمون» ستایش خود را نثار «زنان واقعی پاریس» کرد.

تغییری که کمون برای پاریس به ارمغان آورده بود، به واقع شگفت‌انگیز بود! دیگر هیچ اثری از بی‌بند و باری امپراطوری دوم پاریس وجود نداشت... یکی از اعضای کمون می‌گفت: «ما، دیگر صدای آدمکشی، دزدی، و حمله به اشخاص را نمی‌شنویم؛ به راستی انگار پلیس از پاریس به ورسای منتقل شده و همه‌ی دوستان محافظه‌کارش را با خود به همراه برده است.» روسپی‌ها^{۴۴}، رد و اثر پپاهایشان- مردان بزدل نهاد خانواده، مذهب، و فراتر از همه مالکیت- را بوکشیده و عقب نشسته بودند. به جای آنان، زنان واقعی پاریس- قهرمان، اصیل و ایثارگر، همانند زنان دوران باستان- نمایان شدند. پاریسی که کار می‌کرد، می‌اندیشید، می‌جنگید و خون می‌داد، در تلاش برای پروراندن نطفه‌ی جامعه‌ی جدید، به آدمخوارانی که بر دروازه‌هایش به کمین نشسته بودند اعتنایی نداشت- پاریسی تابناک از شوق ابتکار عمل تاریخی خویش! (جنگ داخلی فرانسه، MEGA، 1/22)^{۴۵}

خطابه‌ای به کمون به طرز چشمگیری لحن جزوه‌ای سیاسی را دارد: مارکس با شور و شوق به‌عنوان کمونیستی مبارز سخن می‌گوید. این متن بیش از هر چیز چکیده‌ی فشرده‌ای از نظریات اصلی مارکس در باب نقد اجتماعی بود که در آثاری چون *نبردهای طبقاتی در فرانسه (۱۸۴۸ تا ۱۸۵۰)*، *هجدهم برومر لویی بناپارت (۱۸۵۲)* و *آقای فوگت (۱۸۶۰)* بسط داده شده بود. در یک سوم آخر قرن ۱۹، پس از چندین جنگ در ابعاد قاره‌ای و ملی و دو انقلاب نافرجام، رویدادی به وقع پیوسته بود که علی‌رغم نتیجه‌ی تراژیکش، گواهی بر ارزش طرح‌های نوآورانه‌ای بود که پیش از آن به ندرت در حافظه‌ی جنبش‌های رهایی‌بخش اجتماعی وجود داشت. سرشت پراهمیت

رویدادهای ۱۸۷۱، توضیح می‌دهد که چرا مارکس از تناظر و تشابهات تاریخی برای نکوهش مردان ورسای-مدافعان تمدن و نظم بورژوازی استفاده می‌کند:

حتا جنایات بورژوازی در سال ۱۸۴۸، در برابر رسوایی توصیف‌ناپذیر ۱۸۷۱ هیچ است. از خودگذشتگی قهرمانانه‌ای که مردمان پاریس - مرد و زن و کودک- به مدت هشت روز پس از ورود سپاهیان ورسای، در دفاع از شهر از خود نشان دادند، بازتاب عظمت نهضت آنان بود و در مقابل اعمال شیطان‌صفتانه‌ی سربازان، منعکس‌کننده‌ی روح ذاتی تمدنی بود که آنان حامیان مزدورشان بودند...

برای یافتن معادل برای تی‌یر^{۴۶} و سگ‌های خون‌آشامش باید به دوره‌ی سولا^{۴۷} و حکومت تراپمورت^{۴۸} روم بازگردیم. همان کشتار گسترده‌ی سنگدلانه، همان بی‌اعتنایی به سن و جنس در قتل‌عام... (کمون، جنگ داخلی فرانسه)^{۴۹}

بار دیگر مارکس، زنان کمون را مورد ستایش قرار داد و آنان را در زمره‌ی «قهرمانان فداکار جامعه‌ی جدید و بهتر» طبقه‌بندی کرد و در مقابل «تمدنِ شنیع که بر پایه‌ی بردگی نیروی کار بنا شده و ناله‌ی قربانیانش را در هیاهوی دروغ‌پراکنی محو می‌کند، کمون متین و آرام مردمان پاریس را به دوزخی بدل کرد.» با این حال مارکس معتقد است که «ذهن بورژوازی همه‌ی کشورها» رویدادهای کمون پاریس را بسیار متفاوت تفسیر می‌کند:

مردم پاریس با شور و شوق، در شمار زیاد و بیش از هر نبرد شناخته شده‌ی دیگر در تاریخ برای کمون جان می‌دادند. این چه چیزی را ثابت می‌کند؟ خوب دیگر معلوم است، این که کمون حکومت مردم نبود بلکه خشم تعداد انگشت‌شماری از تبهکاران بود! زنان پاریس با شادمانی جانشان را در سنگرها و در پای چوبه‌های اعدام نثار می‌کردند. این چه چیزی را ثابت می‌کند؟ معلوم است، این که چگونه اهریمن کمون این زنان را به هکاته‌ها^{۵۰} و مژیراها^{۵۱} بدل کرده است!^{۵۲}

دو نسخه‌ی پیش‌نویس کمون سرشار از بینش‌هایی است که مارکس، در کوتاه مدت، قادر به حفظ همه‌ی آن‌ها در متن نهایی نشد. برای مثال، نخستین پیش‌نویس شامل متن زیر است:

کمون به شهرداری دستور داد که هیچ تمایزی میان زنانی که نامشروع نامیده می‌شدند و مادران و بیوه‌های گارد ملی، در خصوص غرامت هفتاد سانیتیم قائل نشود؛ روسپیان تا به حال برای «مردان سفارش‌دهنده» در پاریس نگه داشته بودند اما برای «ایمنی» خودشان در حبس با اعمال شاقه، تحت حکومت خودسرانه‌ی پلیس نگه‌داری می‌شدند. کمون این روسپیان را از این بردگی تحقیرآمیز رهایی بخشید و در عوض، کثافتی را بر اساس آن، و نیز مردانی را که توسط آنان، روسپی‌گری نشو و نما می‌کرد، به دور انداخت. البته روسپیان اصلی - the cocottes - تحت حکومت قانون، نه بردگان، که اربابان پلیس و حکومت‌گران هستند. (جنگ داخلی فرانسه، پیش‌نویس نخست، MEGA 1/22، ۵۳)

در لندن، مارکس هنگامی که تصویر کمون را با گزیده‌های کوتاه روزنامه‌های فرانسوی و انگلیسی و اطلاعاتی که توسط اعضای کمون به بین‌الملل ارسال شده بود ترکیب کرد، این تصویر را به الگوی ایده‌آل شهر انسانی آینده بدل ساخت. برخی از رئوس اصلی کتاب مارکس درباره‌ی دولت، در طرحی که او برای «اقتصاد» در نظر داشت (اثری که هیچ وقت تکمیل نشد) هم در سطح انتقادی و هم از چشم‌انداز کمون پس‌اسرمایه‌داری و پسادولت، به تفصیل در کمون شرح داده شده‌اند.

بین‌الملل و جنبش حق رای زنان در ایالات متحده آمریکا

در ۱۱ سپتامبر ۱۸۷۱، در نشست کمیته‌ی فرعی شورای عمومی که برای آماده‌سازی کنفرانس بین‌الملل در هفته‌ی پس از آن در لندن تشکیل شده بود، مارکس پیشنهاد داد که تاسیس بخش کارگران زن به‌عنوان پیشنهاد ارائه شود. در کنگره، خود مارکس این پیشنهاد را قرائت کرد: «کنفرانس، پیشنهاد تشکیل شاخه‌ی زنان را در میان طبقه‌ی کارگر ارائه می‌کند. با این وجود این تصمیم به هیچ‌وجه تداخلی با شاخه‌های موجود و یا تشکیل شاخه‌های متشکل از هر دو جنس ندارد.» (اسناد، جلد ۴) بر اساس یادداشت‌های توضیحی این قطعنامه «مارکس بر نیاز شکل‌گیری بخش زنان در کشورهایی که صنایع‌شان دربرگیرنده‌ی شمار زیادی از زنان است، تاکید کرد.»

هم‌زمان با افزایش نفوذ فزاینده‌ی بین‌الملل و شکل‌گیری شاخه‌های متعدد در آمریکای شمالی، جنبش‌های فمینیستی در حال ظهور در ایالات متحده، منشور این سازمان را به چالش کشیدند، قوانین و مقرراتی که بر منشوری منحصراً پرولتری اصرار داشت. در دسامبر ۱۸۷۰ نمایندگانی از این شاخه‌ها در نیویورک گرد هم آمدند تا کمیته‌ی مرکزی ایالات متحده را پایه‌گذاری کنند. در جولای ۱۸۷۱ دو شاخه که با عنوان شاخه‌ی ۹ و شاخه‌ی ۱۲ شناخته می‌شدند، تحت رهبری دو مدافع حق رای «بورژوا»، ویکتوریا وودهاال^{۵۴} و خواهرش تنسی کالفین، به این کمیته پیوستند. پیروان آن‌ها به دنبال تقویت نفوذ و تأثیرگذاری بر بین‌الملل، با هدف درگیر کردن آنان با دیگر شاخه‌ها - که عمدتاً آلمانی، فرانسوی، ایرلندی بودند - و به ویژه با شاخه‌ی ۱ از نیویورک و کمیته‌ی مرکزی آن بودند که به‌طور مستقیم با مارکس و انگلس ارتباط داشت. شاخه‌ی ۱۲ ارگان ویژه‌ی خود را داشت: نشریه‌ای با عنوان معنی‌دار «وودهاال و کالفین هفتگی». این دو خواهر در رابطه با شایعه‌ای که در مورد مرگ مارکس در مطبوعات آمریکایی به راه افتاده بود، با وی تماس گرفتند. مارکس ضمن تشکر از آنان به دلیل «مقالات بسیار جالب‌توجهی» که برایش فرستاده بودند، مکاتبات بلندبالای دخترش، جنی را برای آنان ارسال کرد که بازگوکننده‌ی تجربیاتش از آزار و اذیت او و خواهرش توسط پلیس در خلال تعطیلاتشان در بنیر-دو-شون بود. مارکس می‌نویسند: این «اپیزود تراژدی-کمدی به نظر من ویژگی مشخصه‌ی تی‌تر جمهوری خواه است» (نامه به سردبیران وودهاال و مالفین هفتگی، انتشار نخست در شماره ۷۵/۲۳، ۲۱ اکتبر ۱۸۷۱). جنی مارکس با اظهارات طعنه‌آمیزی نامه را تمام می‌کند:

حکومت فرانسه قادر به انجام هر کاری است، آنان واقعاً به حقیقی بودن افسانه‌های وحشیانه‌ی پترولیوسی^{۵۵} که ذهن‌های بیمارشان ابداع کرده است، باور دارند. آنان به واقع فکر می‌کنند که زنان پارسی «نه انسان و نه حیوان، نه مرد و نه زن» بلکه «پترولیوس» هستند، گونه‌ای از سمندر که از عنصر فطری‌اش - آتش - لذت می‌برد...

آدم می‌تواند در برابر اعمال یک حکومت دیوانه سکوت کند و یا به نمایش هجوی که در آن دلقک‌های مزاحم مزدور حکومت، نقش درهم و برهم و پراکنده‌شان را ایفا می‌کنند، بخندد و از یاد ببرد که این نمایش هجو زندگی هزاران مرد و زن و کودک را به تراژدی بدل کرده است. به «پترولیوس»‌هایی فکر می‌کنم که در برابر دادگاه نظامی قرار گرفتند، و به زنانی که در سه ماه گذشته، در قایق‌ها^{۵۶} به آرامی به سوی مرگ کشانده شده‌اند. (ذکر شده در MEGA، 1/22)^{۵۷}

هم‌سویی مارکس با این نشریه آمریکایی کوتاه‌مدت بود. در دسامبر ۱۸۷۱ تحریکاتی که توسط حامیان شاخه‌ی ۱۲ صورت گرفت، به تفرقه انجامید و در نهایت به شکل‌گیری دو شورای فدرال رقیب منجر شد. در شورای عمومی لندن، مارکس دلخوری شدید خود را از این تحریکات تجزیه‌طلبانه ابراز داشت و تصمیم گرفت به نفع کمیته‌ی فدرال نیویورک به‌عنوان نماینده‌ی همه‌ی شاخه‌های آمریکایی موضع‌گیری کند. این تصمیم به همراه یک یادداشت تفسیری در نشریه‌ی وودهاال و کالفین هفتگی منتشر شد که به سوتفاهم‌های بیش‌تر دامن زد. شاخه‌ی ۱۲ متهم شد که انجمن بین‌المللی کارگران را به ابزاری برای دستیابی به اهداف خود تقلیل داده است که این امر در تضاد با اهداف و وظایف بین‌الملل است و به این دلیل شاخه‌ی ۱۲ تا زمان کنگره‌ی بعدی به حالت تعلیق درآمد. شورای عمومی بر یکی از خواست‌های اصلی قوانین عمومی بین‌الملل تاکید کرد، یعنی قانونی که شاخه‌ها را ملزم می‌کرد که منحصراً از طبقه‌ی کارگر عضوگیری کنند، چرا که با توجه به شرایط اجتماعی ایالات متحده، «به شکل عجیبی نفوذ اصلاح‌طلبان جعلی، شارلاتان‌های طبقه‌ی متوسط و سیاست‌مداران تاجرپیشه، به بین‌الملل تسهیل شده است» (قطعنامه درباره‌ی انشعاب فدراسیون‌های ایالات متحده، انتشار یافته توسط شورای عمومی بین‌الملل در نشست ۵ و ۱۲ مارچ ۱۸۷۲، اسناد، جلد ۵). توصیه شده بود که در آینده با هیچ شاخه‌ی جدیدی موافقت نشود مگر آن که دست‌کم سه‌چهارم اعضای آن کارگران مزدبگیر باشند.

مارکس و انگلس بر این امر اصرار داشتند ایالات متحده را تنها از منظر منافع طبقه‌ی کارگر در حال شکل‌گیری مورد ملاحظه قرار دهند، و به همین دلیل نقش طبقه متوسط را که در بازسازی این کشور پهناور پس از بیش از ده سال جنگ داخلی دست کم گرفتند. جنبش حق رای زنان، بخشی از آرمان طبقه‌ی متوسط برای دستیابی به یک ساخت کامل اجتماعی و اقتصادی بود، در همان معنای ماموریت «تاریخی»‌ای که از سوی نویسندگان مانیفست حزب کمونیست مورد تجلیل قرار گرفته بود. روش ستیزه‌جویانه‌ای که مارکس در برابر این دو خواهر مدافع حق رای و نشریه‌شان در پیش گرفت، به انگلس نیز سرایت کرد که یادداشت‌هایی انتقادی بسیاری از دوستانش را در «بین‌الملل در آمریکا» تألیف کرد، مقاله‌ای که در ۱۷ جولای ۱۸۷۲ در شماره‌ی ۳۵ Der

Volksstaat منتشر شد (ترجمه‌ی انگلیسی در MECW، مجلد ۲۳)^{۵۸}. چند نمونه از اتهامات مارکس از این قرار است:

در ۱۵ اکتبر ۱۸۷۱ فراخوانی از شاخه‌ی ۱۲ در نشریه‌ی وودهال (همسر یک بانکدار [این عبارت اشتباه است]، یک مدافع عشق آزاد و یک فریبکار عموم) و کالفین (خواهر ووهال و مشابه او) منتشر شده‌است. شاخه‌ی ۱۲ توسط وودهال پایه‌گذاری شده و تقریباً منحصرأً متشکل از فریبکاران طبقه‌ی متوسط و یانکی‌های خسته از کسب و کار روفورم است؛ شاخه‌ی ۹ هم توسط خانم کالفین راه‌اندازی شده است. [...] کل سازمان در جهت کسب منافع شخصی برای کسب پست دولتی و اهداف انتخاباتی است. [...] این فراخوان- و لذا تشکیلات همه‌ی انواع شاخه‌های فریبکار طبقه‌ی متوسطی، عاشقان آزاد، روح‌گراها^{۵۹} و شیکرهای^{۶۰} روح‌گرا- باعث انشعاب در شاخه‌ی ۱ (شاخه‌ی آلمانی) شورای سابق شده و شورا خواستار اخراج شاخه‌ی ۱۲ و عدم پذیرش شاخه‌هایی است که دست‌کم دو سوم اعضای آن کارگر نیستند. (مارکس، انشعاب آمریکایی، MECW، جلد ۲۳)^{۶۱}

به نظر می‌رسد مارکس برای این واقعیت ارزشی قایل نبود که با وجود همه‌ی مسایل دیگر، بخش ۱۲ خواستار آن بود که هر بخش برای دست‌یابی به خودگردانی کامل، حق تنظیم قوانین مدیریت خود را داشته باشد. او همچنین نمی‌پذیرفت که ادعای برابری سیاسی و آزادی اجتماعی برای همه و بدون تمایز جنسی یا نژادی، پیش‌شرط ضروری برای اصلاحات رادیکال‌تری است که بین‌الملل خواستار آن بود. بدون هیچ شرحی، او عبارت اعتراضی زیر را از نشریه‌ی وودهال و کالفین نقل کرده است:

«تسری شهروندی برابر به زنان، در سراسر جهان، باید مقدم بر هر تغییر کلی در مناسبات موجود کار و سرمایه باشد. [...] بخش ۱۲ همچنین علیه این پنداشت عبث معترض است که انجمن بین‌المللی کارگران سازمانی متعلق به طبقه‌ی کارگر است...» (انشعاب آمریکایی، MECW، جلد ۲۳،^{۶۲} تاکیدات از مارکس است.)

از نظر مارکس کل کارزار بخش ۱۲ برای حق خودمختاری تعیین سیاست‌گذاری- که با تاکتیک‌های مورد نظر مسئولان شاخه‌ی ۱ در تضاد بود- تنها با یک هدف به راه افتاده بود: استفاده از بین‌الملل به‌عنوان ابزاری تبلیغاتی برای نامزدی ویکتوریا وودهال در انتخابات ریاست جمهوری ایالات متحده آمریکا. یادداشت‌های مارکس توسط انگلس در نوشتن مقاله مذکور در بالا به کار گرفته شد. این بار، هنگامی که انگلس از ارگان حزب کارگران سوسیال دموکرات در محکوم کردن این دو خواهر، «میلیونرهای مدافع رهایی زنان و به‌ویژه عشق آزاد»، استفاده کرد، هشدار علیه «دو بانوی آمریکایی» از مرزهای داخلی و نزاع محلی فراتر رفت. «آیا این جاه‌طلبی هواداران آنان نبود که بین‌الملل را برای ائتلاف بورژوازی خود به کار گرفتند؟» با توجه به کارزار انتخاباتی ریاست‌جمهوری وودهال، انگلس حساب‌شده نوشت: «همه‌ی آمریکا با پژواک خنده واکنش نشان دادند.» (MECW، جلد ۲۳)^{۶۳}

برخی از خلاصه‌مقالاتی که توسط مارکس و انگلس در مورد نهضت وودهال برای رهایی اجتماعی، سیاسی و قضایی زنان تهیه شده، دور از انصاف است. آن‌ها درباره‌ی ایده‌های کلی وودهال که در کتاب «ریشه‌ها، گرایش‌ها و

اصول حکومت» (۱۸۷۱)^{۶۴} به آن‌ها پرداخته است، توضیحی نمی‌دهند. این کتاب درباره‌ی ریشه‌های تمدن، تکامل جهان اجتماعی، و «دوره‌های جامعه‌شناختی» آن، «نفوذ نیرومند و تعدیل‌کننده‌ی قدرت شهروندی اروپای مدرن»، «چهار قدرت تعیین‌کننده‌ی اروپا، روسیه، پروس، فرانسه و انگلستان، رقابت میان آن‌ها، و شتاب روند متمدن‌سازی در آسیا» است.^{۶۵} در این اثر ۲۵۰ صفحه‌ای از مجموع مقالات، وودهاال بیش‌تر به باورهای خدایپرستانه نزدیک است تا خرافات روح‌گرایانه. وودهاال با تعمق در علل جنگ داخلی که کشورش از آن سربرآورده بود، مدعی بود که «جنگ نتیجه‌ی ضروری رشد اصول آزادی در اذهان عمومی بود»، اصولی که مغایر با منافع خصوصی بودند.

با این حال، در این شرایط طبیعی بود که افراد قادر به تسلط بر اوضاع نبودند و این فاجعه را موجب شدند. با نامزدی وودهاال در انتخابات ریاست جمهوری ۱۸۷۲، او مصمم شد تا بر اساس اصول مقرر در قانون اساسی آمریکا، که تضمین‌کننده‌ی حق رای برای همه‌ی شهروندان فارغ از رنگ و نژاد بود، بر «حق زنان برای اشغال بالاترین مقامی که به مردم اعطا می‌شد» تاکید ورزد.^{۶۶}

پیشرفت اجتماعی و «خروش زنانه»

مارکس در نامه‌ای به لودویک کوگلمان^{۶۷} به تاریخ ۱۲ دسامبر ۱۸۶۸ نوشت:

هر کس که چیزی از تاریخ بداند، این را نیز می‌داند که انقلاب عظیم اجتماعی بدون خروش زنانه غیرممکن است. سنجش میزان پیشرفت اجتماعی دقیقاً با موقعیت اجتماعی عادلانه‌ی جنسیتی قابل‌اندازه‌گیری است (MECW، جلد ۴۳).^{۶۸}

تقریباً یک دهه بعد، در نامه‌ای به سوفی لیبنکشت^{۶۹} به تاریخ ۳۱ جولای ۱۸۷۷ انگلس نوشت:

بسیار راحت است که ما این‌جا [در انگلستان] حرف بزیم و انتقاد کنیم، درحالی‌که در آلمان هر حرف بی‌ملاحظه یا نابجایی ممکن است به حبس یا اختلال موقت زندگی خانوادگی بیانجامد. خوشبختانه زنان آلمانی ما، به خود اجازه نمی‌دهند که با این چیزها دچار هول و هراس شوند و با اعمال‌شان ثابت کرده‌اند که سانتی‌مانتالیسم بیمارگونه‌ای که این روزها بسیار شنیده می‌شود، چیزی جز پریشانی طبقاتی خاص زنان بورژوا نیست (MECW، جلد ۴۳).^{۷۰}

نمونه‌های زیادی از همدلی با زنان را می‌توان از نامه‌نگاری‌های مارکس و انگلس جمع‌آوری کرد، اما حتا در نظرگرفتن همه‌ی این‌نمونه‌ها به شکل یک کل، برای پی‌بردن به مفهوم نتیجه‌ی همکاری {در خلق اثر} نهایی این دو دوست کافی نیست. این اثر هم علمی و هم سیاسی است و به طرز چشمگیری بسنده است، این اثر پس از مرگ مارکس شکل گرفت و انگلس آن را به‌عنوان میراثی از همکاری منتشر کرد:

مارکس به‌مثابه‌ی یک دانشجوی همیشگی، دو سال آخر عمرش را وقف مطالعات قوم‌شناسانه کرد و جذب ایده‌های پژوهشگر آمریکایی، هنری لوئیس مورگان^{۷۱} شد، نویسنده‌ی اثری که عنوان آن به‌تنهایی می‌تواند توجه هر ذهن‌بازی را به مسأله‌ی سرنوشت تاریخی نوع بشر جلب کند: «جامعه‌ی باستان؛ یا پژوهشی در خطوط پیشرفت بشر، از توحش، گذر از بربریسیم تا تمدن» (۱۸۷۷). هنگامی که انگلس در یکی از یادداشت‌های مارکس، ارجاعی به این اثر مورگان را کشف کرد، خطاب به کارل کائوتسکی نوشت:

این یک کتاب معتبر و کامل درباره‌ی وضعیت بدوی جامعه است، درست مانند کتاب داروین درباره‌ی بیولوژی. یک بار دیگر این مارکس بود که این کتاب را کشف کرد. این کتاب جامعه‌ی باستان مورگان، ۱۸۷۷ است. مارکس به آن اشاره کرده بود، اما ذهن من در آن زمان مشغول چیزهای دیگری بود و او هم هرگز دوباره به آن اشاره نکرد. بدون شک او آرزو داشت خودش پیشگفتار کتاب را به زبان آلمانی بنویسد. من می‌توانم این را از خلاصه‌برداری‌های دقیق او دریابم. بر پایه‌ی خطوط مشخص‌شده توسط مارکس در این بحث، مورگان نگاه ماتریالیستی مارکس به تاریخ را خود از نو کشف کرده بود و نتیجه گرفته بود که اصول خالص کمونیستی، برای جامعه‌ی مدرن، چه می‌تواند باشد (نامه‌ی ۱۶ فوریه ۱۸۸۴، MECW، جلد ۴۷^{۷۲}).

کتاب *منشاء خانواده، مالکیت خصوصی و دولت* انگلس (به ویژه ویرایش ۱۸۹۱)، میوه‌ی این همکاری پس از مرگ بود که به سبب غنای فلسفه‌ی ماتریالیستی تاریخ، و پایه‌های علمی‌اش بسیار برجسته است. جنبه‌ای که پیش از مطالعات قوم‌شناسانه‌ی مارکس غایب بود اما ریشه‌ی این مطالعات محسوب می‌شد، - توجه به موضوع زنان است - که در آثار متفکرانی چون فوریه، سن سیمون، ژان ژاکوب باخوفن^{۷۳} و مورگان محسوس بود.

در نتیجه‌گیری کتاب خود، انگلس این متن را از کتاب مورگان نقل می‌کند که گویی درس بزرگی برای خود او و مارکس بوده است:

اگر پیشرفت آن‌گونه که قانون گذشته بوده، قانون آینده نیز باشد، دوران مالکیت مقصد نهایی انسان نیست. زمانی که از آغاز تمدن سپری شده است، تنها قطعه‌ای از دوران گذشته‌ی زندگی بشر است؛ و قطعه‌ی دیگری از اعصار پیش‌رو است. انحلال جامعه به احتمال زیاد، خاتمه‌ای برای دورانی خواهد بود که مالکیت غایت و هدف است، چرا که چنین دورانی حاوی عناصری از خودتخریب‌گری است. دموکراسی در حکومت، برادری در جامعه، برابری در حقوق... و آموزش همگانی، مرحله‌ی بالاتری از جامعه را نوید می‌دهد که در آن تجربه، فهم و دانش حضور مداوم دارند. این احیای دیگری خواهد بود در فرمی بالاتر از آزادی، برابری و اخوت نسبت به مردمان دوران باستان (MECW ف جلد ۲۶^{۷۴}، تاکیدات از انگلس است).

این دیدگاه اساساً مشابه دیدگاه باخوفن (Bachofen) است که اثری را به رشته‌ی تحریر درآورد که عنوان آن به برنامه‌ی اخلاقی کمونیستی شباهت دارد. ضرورت بی‌قیدوشرط آن باید با این کلمات جمع‌بندی شود: رهایی انسانی زنان: حق مادری (۱۸۶۱؛ مادرسالاری: پژوهشی درباره‌ی حکومت زنان در جهان باستان بر پایه‌ی سرشت مذهبی و حقوقی آن)

مارکس در مطالعات قوم‌شناسانه‌اش، که آخرین پژوهش‌های زندگی‌اش بود، به برخی از دریافت‌های فوریه بازگشت که پیش‌تر در نخستین کتابش، *خانواده‌ی مقدس*، که ۳۰ سال قبل‌تر نوشته شده بود، وجود داشت. در آن‌جا مارکس، گفته‌های این نابغه‌ی آرمان‌گرا را به کار گرفته بود که پیش‌گویی می‌کرد زنان، که نخستین قربانیان تمدن بورژوازی و با این وجود برتر از مردان هستند، در مبارزه‌ی پیشرو برای رهایی انسان جای مردان را خواهند گرفت.

انگلس که میراث‌دار نوشته‌های قوم‌شناسانه‌ی مارکس بود، از آن برای توسعه‌ی نوعی از تئوری ماتریالیستی مکمل استفاده کرد. وی کاملاً به آثاری که مارکس در خلال خوانش پرشور خود از جامعه‌ی باستان مورگان تدوین کرده بود، تکیه کرد. مورگان نظام خویشاوندی و انواع خانواده را در میان سرخ‌پوستان آمریکای شمالی مورد مطالعه و بررسی قرار داد و آن‌جا بود که کلید معماهای تاریخ یونان، روم و ژرمن‌های باستان را کشف کرد. بر اساس نظر مورگان، خانواده، نه تنها ایستا نیست بلکه به‌طور مداوم در حال دگرگونی از فرم پایین‌تر به فرم بالاتر است، درحالی‌که پیشرفت نظام خویشاوندی پس از بازه‌های طولانی و بر پایه‌ی تغییرات رادیکال خانواده، تغییر می‌کند. مارکس اضافه می‌کند «و همین امر در مورد نظام‌های سیاسی، قضایی، مذهبی و فلسفی نیز به‌طور کلی صدق می‌کند» (منشاء خانواده، مالکیت خصوصی و دولت، MECW، جلد ۲۶). اثر باخوفن به‌عنوان «پیش‌گویی علمی» ارزیابی می‌شود، اظهارنظری که می‌تواند در مورد مورگان هم به کار رود. همانند مارکس و انگلس، آن دو نیز نظریه‌های بنیادین دو کاشف جوامع بدوی را به منظور پرورش عقاید خود به کار گرفتند که هم از الهام و هم از علم تشکیل شده بود. باخوفن و مورگان وجود کمونیسم اولیه را در جوامع عمدتاً مادرسالار کشف کردند. به یک معنا، این امر، اکتشاف فرمی از رهایی زنان را آشکار ساخت که با وعده‌ی «نوزایی به فرمی بالاتر» غنا می‌یافت.

Bachofen, Johann Jakob, *Das Mutterrecht: Eine Untersuchung über die Gynaikokratie der alten Welt nach ihrer religiösen und rechtlichen Natur*, Stuttgart: Kraus und Hoffmann, 1861; reprint, Frankfurt: Suhrkamp, 1975.

Bebel, August, *Die Frau in der Vergangenheit, Gegenwart und Zukunft*, Hottingen-Zürich: Schweizerische Volksbuchhandlung, 1883; 24th edition, as *Die Frau und der Sozialismus (die Frau in der Vergangenheit, Gegenwart und Zukunft)*, Stuttgart: Dietz, 1895.

Engels, Friedrich, *The Condition of the Working Class in England in 1844*, translated by Florence Kelley Wischnewetzky, London: Sonnenschein, 1892.

Engels, Friedrich, “Die Internationale in Amerika,” *Der Volksstaat* (17 July 1872). Feuerbach, Ludwig, *Principles of the Philosophy of the Future*, translated by Manfred H. Vogel, Indianapolis, Indiana: Bobbs-Merrill, 1966.

Feuerbach, Ludwig, “Vorläufige Thesen zur Reform der Philosophie,” in *Anekdoten zur neuesten deutschen Philosophie und Publicistik*, edited by Arnold Ruge, Zurich: Verlag des literarischen Comptoirs, 1843; reprint, Glashütten im Taunus, Germany: Verlag Detlev Auvermann, 1971.

Fourier, Charles, *Théorie des quatre mouvements*, 1808, as *Theory of the Four Movements*, translated by Ian Patterson, edited by Patterson and Gareth Stedman Jones, Cambridge and New York: Cambridge University Press, 1996.

The General Council of the First International 1866–1868. Documents of the First International, Moscow, Progress [1976]. Marx, Karl, *Capital: A Critical Analysis of Capitalist Production: London, 1887*, Berlin: Dietz, 1990.

Marx, Karl, *Early Political Writings*, edited and translated by Joseph O’Malley and Richard A. Davis, Cambridge and New York: Cambridge University Press, 1994.

Marx, Karl, *Historiographie du socialisme vrai (contre Karl Grün) (1847)*, *Oeuvres*, vol. III, Paris: Pléiade, 1982.

Marx, Karl, *Later Political Writings*, edited and translated by Terrell Carver, Cambridge and New York: Cambridge University Press, 1996

Marx, Karl, and Friedrich Engels, *Karl Marx, Frederick Engels: Collected Works*, London: Lawrence and Wishart, and New York: International, 1975.

Marx, Karl, and Friedrich Engels, *Karl Marx, Friedrich Engels: Gesamtausgabe (MEGA)*, Berlin: Dietz, 1975.

Marx, Karl, and Friedrich Engels, *Karl Marx, Friedrich Engels: Werke*, 39. Vols. in 41, Berlin: Dietz, 1961–74. Marx, Karl, and Friedrich Engels, “Prosperity—the Labor Question,” *New York Daily Tribune* (30 November 1853).

Sue, Eugène, *Les mystères de Paris* (1843–44); as *The Mysteries of Paris*, New York: Fertig, 1987 (originally in French).

Tristan, Flora, *L'Union ouvrière*, Paris, 1868, as: *The Worker's Union*, translated by Beverly Livingston, Urbana: University of Illinois Press, 1983.

Woodhull, Victoria C., *The Origin, Tendencies, and Principles of Government*, New York: Woodhull Claflin, 1871.

Zetkin, Klara, *Zur Frage des Frauenwahlrechts*, Berlin: Vorwärts, 1907.

آثار مرجع

Auzias, Claire, and Annik Houel, *La grève des ovalistes: Lyon, juin— juillet 1869*, Paris: Payot, 1982.

Benjamin, Walter, “Johann Jakob Bachofen,” *lettres nouvelles* 2 (1954).

Borneman, Ernest, *Das Patriarchat: Ursprung und Zukunft unseres Gesellschaftssysteme*, Frankfurt: Fischer, 1975.

Charléty, Sébastien, *Histoire du Saint-simonisme* (1825–1864) Paris: Hachette, 1896; reprint, Geneva and Paris: Gonthier, 1964.

Fauré, Christine, *La démocratie sans les femmes: Essai sur le libéralisme en France*, Paris: Presses Universitaires de France, 1985; as *Democracy without Women: Feminism and the Rise of Liberal Individualism in France*, translated by Claudia Gorbman and John Berks, Bloomington: Indiana University Press, 1991.

Lafargue, Paul, “Die Mutterrecht-Studie über die Entstehung der Familie,” *Die neue Zeit* 6 (1885–86). Leroux, Pierre, “Lettre au docteur Deville, 1858,” *Études de marxologie* 15 (1972).

Peuch, Jules-L., *La vie et l'oeuvre de Flora Tristan, 1803–1844*, Paris: Rivière, 1925.

Rabaut, Jean, *Histoire des féminismes français*, Paris: Stock, 1978.

Rubel, Maximilien, "Flora Tristan et Karl Marx," *La Nef*, No. 14 (January 1946).

Rubel, Maximilien, "Marx a la rencontre de Spinoza," *Études de marxologie* 19–20 (1978).

Rubel, Maximilien, *Marx: Life and Works*, translated by Mary Bottomore, London: Macmillan, 1980.

Rubel, Maximilien, *Rubel on Karl Marx: Five Essays*, edited by Joseph O'Malley and Keith Algozin, Cambridge and New York: Cambridge University Press, 1981.

Rubel, Maximilien, and Margaret Manale, *Marx without Myth: A Chronological Study of His Life and Work*, Oxford: Basil Blackwell and Mott, 1975; New York: Harper and Row, 1976.

Kolkata, 21 October 2016.

^۱ - Victoria Woodhull (۱۸۳۳ - ۱۹۲۷) - یکی از فعالان جنبش زنان و از رهبران جنبش حق رای زنان آمریکا بود. وودهال به بین‌الملل اول پیوست و در روزنامه‌اش به تبلیغ و حمایت از اهداف آن پرداخت. او نخستین زنی بود که برای انتخابات ریاست جمهوری آمریکا به سال ۱۸۷۲ م. نام‌نویسی کرد و از طرف حزب حقوق برابر کاندیدای ریاست جمهوری شد. او در حالی نامزد ریاست جمهوری شد که زنان هنوز حق رای نداشتند. او با آن که نتوانست هیچ آرای الکترونی کسب کند اما توانست آرای عمومی را به خود جلب کند. وی گروه‌های متفاوتی از مردم را به خود جذب کرد که کارگران، زنان خواهان حق رای و کمونیست‌ها از جمله‌ی آن‌ها بودند. مارکس در سال ۱۸۷۲ اخراج او را از بین‌الملل اول تأیید کرد. - مترجم فارسی

^۲ - <http://mega.bbaw.de/>

^۳ - <http://www.iisg.nl/imes/index.php>

^۴ - <http://www.bdic.fr/pdf/Rubel.pdf>

^۵ - <http://www.bdic.fr/>

^۶ - این عبارت درباره‌ی مارکس نیست. این عبارت درباره‌ی پذیرش مارکس از سوی روبل است. زمینه‌ی مطالعه‌ی مارکس درباره‌ی تاریخ، به مراتب فراتر از محدوده‌ی هر فلسفه‌ی تاریخ دیگری، را در این جا ببینید:

[http://www.academia.edu/5512520/A Partial and Partially Cyberdiscursive Bibliography Reflecting Karl Marx's Encyclopedic Approach to the Study of History](http://www.academia.edu/5512520/A_Partial_and_Partially_Cyberdiscursive_Bibliography_Reflecting_Karl_Marx's_Encyclopedic_Approach_to_the_Study_of_History)

^۷ - این کتاب در این لینک در دسترس است: <http://www.gutenberg.org/ebooks/17306>

-^۸

Zur Judenfrage [1844], MEGA I/2: 141-169. Berlin: Dietz Verlag, 1982.

ترجمه انگلیسی این اثر در سایت زیر در دسترس است:

<https://www.marxists.org/archive/marx/works/18%E2%80%8B44/jewish-question/>

^۹ - مارکس همچنین گزیده‌ای از اثر دیگری را پیش از اثر ۱۸۴۴ انگلس منتشر کرد که امروزه بسیار بااهمیت است. مارکس در یادداشت‌های بروکسلش به سال ۱۸۴۵، می‌نویسد که اقتصاددان، جامعه‌شناس و روزنامه‌نگار فرانسوی، اوژن بوره (۱۸۱۰-۱۸۴۲) قبلاً این پرسش‌ها را مطرح کرده است که:

“Soll das Eigentum u. der Pauperismus existieren? Soll die Ehe u. die Prostitution, die Familie u. die Familienlosigkeit existieren?”

«آیا مالکیت و نداری باید وجود داشته باشد؟ آیا ازدواج و فحشا، خانواده و نداشتن خانواده باید وجود داشته باشد؟»
و این‌گونه اظهار نظر می‌کند:

“Alle diese Zustände haben sich in ihrer Gegensätzlichkeit entwickelt u. können nur noch durch die größte Lüge u. Illusion als einfach positive Zustände betrachtet werden”.

«همه‌ی این شرایط می‌تواند ضد خود را پرورش دهند و تنها از خلال بزرگ‌ترین دروغ‌ها و توهم‌هاست که می‌توان این شرایط را به‌سادگی به‌عنوان وضعیت مثبت امور پذیرفت.» بر گرفته از:

MEGA, IV/3:142-143. Berlin: Akademie Verlag, 1998.

برای دیدن یادداشت‌های کارکس از اوژن بوره مراجعه کنید به:

La misère des classes laborieuses en Angleterre et en France (in 2 Volumes, Paris: Chez Paulin, 1840)

که در لینک زیر در دسترس است:

https://books.google.co.in/books?id=dmQOAAAAQAAJ&source=gbs_similarbooks%E2%80%8B%E;and,%20%3C%E2%80%8Bhttps://books.google.co.in/books/about/De_la_mis%C3%A8re_de_s_classes_laborieuses_en.html?id=kWQOAAAA%20QAAJ&redir_esc=y%E2%80%8B see: *MEGA* IV/2: 551-579 and, *MEGA* IV/3: 141-156.

واضح است که بوره در پروراندن موضوعات مرتبط با برابری جنسیتی و عدالت جنسیتی به مراتب جلوتر از هم‌عصران جوان‌تر خود، مارکس و انگلس بود و این‌که مارکس نیز در اولین مطالعات مستقل خود در ۱۸۴۵ از این پرسش‌ها آگاهی داشت.

^{۱۰} - «خانواده‌ی مقدس، یا نقدی بر نقد نقادانه: علیه برونو باوئر و شرکا»، نخستین اثر مشترک مارکس و انگلس است. در اواخر اوت ۱۸۴۴، انگلس بر سر راه مراجعت خود از منچستر به بارمن، در پاریس توقف و در آن‌جا برای بار دوم با مارکس دیدار کرد. دیداری که آغاز همکاری آن دو را بنیان گذاشت - مترجم فارسی

^{۱۱} Eugène Sue (۱۸۰۴-۱۸۵۷) https://en.wikipedia.org/wiki/Eug%C3%A8ne_Sue این اثر را در لینک در

دسترس است:

<http://https://archive.org/search.php?query=%22The%20Mysteries%20of%20Paris%22%E2%80%8B>

^{۱۲} Charles Fourier -

^{۱۳} - فلور در زبان فرانسه به معناری گُل و د ماری به معنای مریم باکره است - مترجم فارسی

^{۱۴} - این اثر را در لینک در دسترس است:

<https://www.marxists.org/reference/archive/feuerbach/works/future>

^{۱۵} - مارکس و انگلس، خانواده‌ی مقدس یا نقدی بر نقد نقادانه: ۲۵۹، مسکو: خانه چاپ و نشر زبان‌های خارجی، ۱۹۵۶؛

K. Marx and F. Engels, *The Holy Family or Critique of Critical Critique*: 259. Moscow: Foreign Languages Publishing House, 1956. https://www.marxists.org/archive/marx/works/1845/holy-family/ch08_6.htm

^{۱۶} - فلورا تریستان: <http://dangerouswomenproject.org/2016/05/14/flora-tristan>

<https://veganfeministpirate.wordpress.com/socialist-feminist-essays/workers-union-flora-tristan>

^{۱۷} Edgar Bauer -

^{۱۸} Saint-Simon -

^{۱۹} Robert Owen -

^{۲۰} - در همین ارتباط ببینید: گیزلا بلومبرگ، «فلورا تریستان: سلف مارکس و انگلس»، طبیعت، جامعه و اندیشه، (مینیاپولیس)،

مجلد ۱۱، شماره ۱ (۱۹۹۸): ۵-۱۵.

Gisela Blomberg, "Flora Tristan: A Predecessor of Marx and Engels," *Nature, Society, and Thought* (Minneapolis), Volume 11, Number 1 (1998): 5-15

^{۲۱} - در میان نخستین آموزگاران اندیشه‌های فلسفی مارکس، همچنین باید از دموکریتوس، فیلسوفان پیش از سقراط، سقراط، افلاطون، ارسطو، دکارت، بیکن، گاساندی، هیوم، لایبنیتس و همه تحولات فلسفه آلمان تا زمانی که لایبنیتس در هگل به اوج رسید، و هگلی‌های جوان و مفسران‌شان نام برد. بسیاری از آن‌ها متفکران ماتریالیست و انتقادی بودند؛ بسیاری از آنان در زمینه‌ی بسیاری از علوم فعالیت داشتند.

مراجعه کنید به: کتابشناسی جزئی در لینک پانویس شماره‌ی ۶ و کاتالوگ جزئی کتابخانه‌ی شخصی کارل مارکس و فردریک انگلس: Die Biblio theken von Karl Marx und Friedrich Engels , Berlin: Akademie Verlag, مجلد ۳۲: MEGA, ۱۹۹۹

^{۲۲} - Pierre Henri Leroux (۱۷۹۷-۱۸۷۱)

^{۲۳} - در متن مذکور، جای تعجب است که نه مارکس (۱۸۱۸-۱۸۸۳) و نه ماکسیمیلیان روبل (۱۹۰۵-۱۹۹۶) به متون تاریخی زیر توجهی نشده است:

کندورسه (۱۷۹۰)، در پذیرش حق شهروندی زنان:

[https://www.academia.edu/29211102/ON THE ADMISSION OF WOMEN TO THE RIGHTS OF CITIZEN SHIP 1790 Marquis de Condorcet](https://www.academia.edu/29211102/ON_THE_ADMISSION_OF_WOMEN_TO_THE_RIGHTS_OF_CITIZEN_SHIP_1790_Marquis_de_Condorcet)

و

الیمپ دگوژ (۱۷۹۱)، اعلامیه حقوق زن و زن-شهروند:

[https://www.academia.edu/3100911/Olympe de Gouges. 1791. Declaration of the Rights of Woman and of the Woman-Citizen](https://www.academia.edu/3100911/Olympe_de_Gouges.1791.Declaration_of_the_Rights_of_Woman_and_of_the_Woman-Citizen)

^{۲۴} - Herr Grün

^{۲۵} - در ترجمه‌های دیگر از آخرین نقل قول در p.500 از کارل مارکس و فردریک انگلس، مجموعه آثار، مجلد پنجم، می‌خوانیم: « به زنان برای عضویت اجازه داده می‌شود، این امکان وجود دارد که آن‌ها کاندید شوند.» این ترجمه نیز در لینک زیر دسترس است:

<https://www.marxists.org/archive/marx/works/1845/german-ideology/ch04c.htm#d.2.1.1>

^{۲۶} - Olinde Rodriguès

^{۲۷} - سن سیمون عبارت مذکور را در «نامه‌های یکی از اهالی ژنو به معاصران خود» در ۱۸۰۲ تألیف کرد. این اثر در سال ۱۸۰۳ با نام مستعار در پاریس انتشار یافت و این زمان آغاز بنیان‌گذاری ایده‌ی سن سیمون درباره‌ی رهایی زنان است.

^{۲۸} - Sébastien Charléty

^{۲۹} - Pauline Roland (۱۸۰۵-۱۸۵۲): <https://www.ohio.edu/chastain/rz/roland.htm>

[https://en.wikipedia.org/wiki/Pauline Roland](https://en.wikipedia.org/wiki/Pauline_Roland)

^{۳۰} - Eugénie Niboyet (۱۷۹۶-۱۸۳۳): <https://www.ohio.edu/chastain/ip/niboyet.htm>

[https://en.wikipedia.org/wiki/Eug%C3%A9nie Niboyet](https://en.wikipedia.org/wiki/Eug%C3%A9nie_Niboyet)

^{۳۱} - Jeanne Deroin (۱۸۰۵-۱۸۴۹): <https://www.ohio.edu/chastain/dh/deroin.htm>

[https://en.wikipedia.org/wiki/Jeanne Deroin](https://en.wikipedia.org/wiki/Jeanne_Deroin)

^{۳۲} - George Sand (۱۸۰۴-۱۸۷۶): <https://www.britannica.com/biography/George-Sand>

[https://en.wikipedia.org/wiki/George Sand](https://en.wikipedia.org/wiki/George_Sand)

^{۳۳} - این دستورالمعل در لینک زیر در دسترس است:

<https://www.marxists.org/archive/marx/works/1866/08/instructions.htm>

^{۳۴} - این عبارت ناقص و نادرست است. در بخش مربوطه می‌خوانیم: «با این وجود در حال حاضر ما تنها با کودکان و افراد جوان هر دو جنس سر و کار داریم که به سه دسته تقسیم می‌شوند، که باید به گونه‌ی متفاوتی با آن‌ها رفتار شود؛ دسته‌ی اول در محدوده‌ی سنی ۹ تا ۱۲ سال؛ دسته‌ی دوم ۱۳ تا ۱۵ سال؛ و دسته‌ی سوم سنین ۱۶ و ۱۷ سال است. ما پیشنهاد می‌کنیم که استخدام کودکان در دسته‌ی اول در هر کارگاه و یا کارخانگی از نظر قانونی باید به ۲ ساعت، برای دسته‌ی دوم به ۴ ساعت و برای دسته‌ی سوم به ۶ ساعت محدود شود. برای دسته‌ی سوم باید زمان استراحت حداقل یک ساعت برای ناهار و استراحت لحاظ شود.» این متن را در لینک پانویس شماره‌ی ۲۱ ببینید.

^{۳۵} - انجمن بین‌المللی کارگران. گزارش کنگره ژنو (۱۸۶۶). جلسات ۷ سپتامبر ۱۸۶۶. نشست بعد از ظهر، بند چهارم. منتشر شده در پیک بین‌المللی NR. ۱۳، سوم آوریل سال ۱۸۶۷. تجدید چاپ در MEGA، I/20: 700. برلین: دیتز ورلاگ، ۱۹۹۲.

^{۳۶} - پیشنهاد شماله، فرایبورگ، پراشون و کاملینا به رای گذاشته شد و با اکثریت آرا تصویب شد. برای موقرتر شدن سوابق تاریخی، در این‌جا لازم است اشاره شود که همشهری لارنس (از لندن) در این مباحثه وارد شد و گفت: «چیزی بسیار قوی‌تر از همه‌ی سخنرانی‌های ما در این‌جا وجود دارد، چیزی حقیقی‌تر از همه‌ی این احساسات فیلسوفانه‌ی ما در این ساختمان است و آن پیش‌روی جامعه است. ما نباید به نظریه‌پردازی بپردازیم، ما کارگر هستیم، بنابراین باید هدفمان عمل‌گرا بودن و نه آرمان‌گرا بودن باشد. بر این اساس اگر ما می‌خواهیم برای رهایی طبقه‌مان روش موثری داشته باشیم، باید نقش‌مان را به آن‌چه در اطرافمان در حال وقوع است محدود کنیم، تا بتوانیم درکی از حرکت اجتماعی به دست آوریم و تئوری‌ها و احساسات شخصی‌مان را ابراز نکنیم. همان‌طور که گزارش شورای عمومی به خوبی بیان می‌کند: "گرایش صنعت مدرن مشارکت دادن زنان و کودکان در کار مولد است." این کاملاً دست است که در بخش‌های مشخصی از لندن، زنان به سر کار می‌روند و مردان در خانه می‌مانند و وظایف خانگی را انجام می‌دهند. ما هیأت لندن، در هر حال روشی را که در آن زن به کار وادار می‌شود، تحسین نمی‌کنیم، اما این واقعیت وجود دارد و این احمقانه خواهد بود که از طرف خود کار زنان را به شکل کامل محکوم کنیم، بلکه آن‌چه شاید ما باید انجام دهیم اعتراض محکم علیه استثمار زن توسط کاست‌های سرمایه‌دارانه است.» گزارش شورای عمومی در این خصوص به رای گذاشته شد و با اکثریت آرا تصویب شد. (همان: ۷۰۰-۷۰۱)

^{۳۷} - The International Workingmen's Association، مشخصاً در زبان انگلیسی به کارگران "مرد" اشاره دارد. مترجم

فارسی

^{۳۸} - مراجعه کنید به: MEGA, I/20: 317

^{۳۹} - Madame Jeanne Deroin

^{۴۰} - نام دبیر شورا - مترجم فارسی

^{۴۱} - Harriet Law

^{۴۲} - <http://humanistheritage.org.uk/articles/harriet-law/>
http://www.leicestersecularsociety.org.uk/harriet_law.htm

^{۴۳} - Law Times

^{۴۴} - cocottes

^{۴۵} - MEGA I/22: 147-148. Berlin: Dietz Verlag, 1978-

^{۴۶} - Adolphe Thiers (۱۷۹۷-۱۸۷۷)، وی پس از سقوط امپراتوری دوم در ماه فوریه ۱۸۷۱، نخست رئیس قوه‌ی مجریه و سپس در تاریخ ۳۱ اوت ۱۸۷۱ نخستین رئیس جمهوری سوم شد. او در سرکوب کمون و کشتار پس از آن نقشی اساسی ایفا کرد- مترجم فارسی

^{۴۷} - Sulla (۱۳۸ پیش از میلاد تا ۷۸ پیش از میلاد)، سردار رومی که پس از پیکارهایی در یونان و آسیا، لقب «خودکامه‌ی مادام‌العمر» را دریافت کرد- مترجم فارسی

^{۴۸} - Triumvirate نظام سه زمامداری در روم باستان که در آن سه نفر قدرت را در دست داشتند- مترجم فارسی

^{۴۹} - MEGA I/22: 153. Berlin: Dietz Verlag, 1978

^{۵۰} - Hecat، هکاته، در اسطوره‌شناسی یونان باستان یکی از ایزدانوان است که اغلب با دو مشعل و یا یک کلید در دست نشان داده می‌شود. او الهه‌ی مرتبط با چهارراه‌ها و جهان‌زیرین و الهه‌ی جادو و دارای سه سر است: یکی سگ، دیگری مار و سومی اسب. او با نور، سحر و جادو، دانش گیاهان و گیاهان سمی، ارواح، غیبگویی و احضار مردگان در ارتباط است- مترجم فارسی

^{۵۱} - Megaera، در اسطوره‌شناسی یونان، یکی از فیوری‌ها یا سه روح مونث با گیسوان مارمانند است که تبهکاران به کیفر نرسیده را عذاب می‌دهد. او منشاء حسادت و غبطه است- مترجم فارسی.

^{۵۲} - MEGA I/22: 154-155. Berlin: Dietz Verlag, 1978

^{۵۳} - همان: 45، در پیش‌نویس نخست این متن تحت این زیرعنوان آمده: (a) اقدامات برای طبقه‌ی کارگر
^{۵۴} - ویکتوریا وودهال (۱۸۳۸-۱۹۲۷):

<https://www.britannica.com/biography/Victoria-Woodhull#ref259349>

<http://www.americanheritage.com/content/dynamic-victoria-woodhull?page=show>

<https://www.theguardian.com/us-news/2016/jul/20/notorious-victoria-first-woman-run-for-us-president>

<http://archon.bpl.org/?p=collections/controlcard&id=25>

http://www.columbia.edu/~lnp3/mydocs/american_left/woodhull.htm

^{۵۵} - Pétroleuse، در زمان کمون پاریس شایعاتی در مورد زنانی شیطان‌صفت و زشت‌رو رواج یافت که پترولیوس خوانده می‌شدند و مسبب ایجاد حریق در شهر بودند. این زنان غیرطبیعی، مخرب و وحشی تصور می‌شدند. در تحقیقات اخیری که توسط محققان و تاریخ‌نگاران صورت گرفته هیچ شواهدی مبنی بر به آتش کشیده شدن ساختمان‌ها و اموال توسط زنان در کمون پیدا نشده است. در واقع پترولیوس عنوانی تحقیرآمیز برای خوار شمردن زنان انقلابی شرکت‌کننده در کمون است- مترجم فارسی

^{۵۶} - اشاره به اسکله‌های شناوری دارد که هزاران زندانی پس از شکست کمون به وحشیانه‌ترین شکل در آن‌ها حبس و شکنجه شدند- مترجم فارسی

^{۵۷} - رجوع به پانویس ۴۶ : ۴۷۶.

^{۵۸} - در لینک زیر در دسترس است: http://www.mlwerke.de/me/me18/me18_097.htm

^{۵۹} - روح‌گرایی یا Spiritism نظریه‌ای است که در قرن نوزدهم توسط آلن کاردک تدوین شد. روح‌گرایی مطالعه‌ی «ماهیت، منشاء، سرنوشت ارواح، و ارتباط آن‌ها با جهان مادی» است. - مترجم فارسی

^{۶۰} - انجمن متحده‌ی مؤمنان به ظهور دوباره مسیح که معمولاً با عنوان شیکرها shakers شناخته می‌شود، یک فرقه‌ی مسیحی است که در قرن ۱۸ در انگلستان تاسیس شده است. در این فرقه زنان نقش رهبری را بر عهده داشته‌اند. آن‌ها به تجرد، زندگی جمعی، صلح، ساده‌زیستی و برابری جنسی معتقد بودند. - مترجم فارسی

^{۶۱} - MECW, 23: 177-183.

^{۶۲} - همان: 637

^{۶۳} - همان: 182، نسخه‌ی حاضر به‌طور کامل با نگرش مارکس و انگلس در این مسأله سازگار است. جای شگفتی است که چرا روبل چنین افراطی به مارکس و انگلس حمله می‌کند، و چنین مشتاق حمایت سرسختانه از محافظه‌کار فرصت‌طلبی چون وودهاال است.

^{۶۴} - این کتاب در این لینک قابل دسترسی است:

<https://archive.org/details/origintendencies00woodrich>

^{۶۵} - از طریق غارت استعماری بی‌رحمانه؟ پس چرا به متمدن‌سازی استعماری آفریقا و آمریکای مدرن اشاره‌ای نمی‌کند؟

^{۶۶} - احتمالاً روبل در هنگام این ستایش اغراق‌آمیز آگاه نبوده است که این مجموعه مقاله‌ی منتشر شده در سال ۱۸۷۱ باید توسط نویسندگان احتمالی دیگری به جای وودهاال نوشته شده باشد، برای مثال کلنل جیمز هاروی بلاد (۱۸۳۳-۱۸۵۵):

<http://www.findagrave.com/cgi-bin/fg.cgi?page=gr&GRid=12648922>

یا استفان پرل اندروز (۱۸۱۲-۱۸۸۶):

https://en.wikipedia.org/wiki/Stephen_Pearl_Andrews

یا دیگر نویسندگان سخنرانی که از طرف اشخاصی نظیر حامی او و فرد متنفذ کشتی‌رانی و راه‌آهن، کوملیوس وندربیلت (۱۷۹۴-۱۸۷۷)، برای این کار پول دریافت کرده بودند:

https://en.wikipedia.org/wiki/Cornelius_Vanderbilt

<http://www.ifeminists.com/introduction/editorials/2001/0116.html> همچنین مراجعه کنید به:

واضح است که روبل در ابراز همدلی نسبت به وودهاال و ناسازگاری و مخالفت با مارکس به بیراهه رفته است.

^{۶۷} - Ludwig Kugelmann

^{۶۸} - MECW, 43: 185.

^{۶۹} - Sophie Liebknecht

^{۷۰} - MECW, 45: 256.

^{۷۱} - Henry Lewis Morgan (۱۸۱۸-۱۸۸۱)

^{۷۲} - MECW, 47: 103، مارکس کتاب مورگان را کشف نکرد. این کتاب توسط ام.ام. کوالوسکی به او داده شده بود. نگاه کنید به

پانویشت شماره ۱۳ در صفحات ۳۵۸-۵۹ یادداشت‌های قوم‌شناسانه‌ی مارکس. در لینک زیر قابل دسترسی است:

<https://www.marxists.org/archive/marx/works/1881/ethnographical-notebooks/notebooks.pdf>

خلاصه‌برداری‌های مورگان از مارکس در همان جلد، صفحات ۹۵-۲۴۱ آمده است.

Johann Jakob Bachofen - ^{Y³}
MECW, 26: 276. - ^{Y^ξ}